

# کتابتبعه

دوفصلنامه تخصصی مؤسسه کتاب شناسی شیعه

سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰

ISSN 2228-5679

عزیز المصطفی و احرار جمع مصفاة الفاضل علی بن ابي طالب  
والتفوق والنوع والاصول والطريق الوسط الى الله المذكور السيد  
المرتضى عميد الدين وعالي القامات محمد بن عبد الله المصنف طاب ثراه  
وهذا الطريق كسب الحق في القسم جمع من عبدة الله مضجعه  
للسيد حماد الدين حسرة واهل بيته صلوات الله عليهم اجمعين  
بن فضل الله في رضى الدين الزاهد وكذا احوال شايه النجار وما هو  
مخطب الشريعة والتفتيح للشيخ المعتمد بن الطين واجرة الله عليه  
مع من الله في هذه النسخة على احوال ظهور الدين عنه وبطون اخر من  
الشيخ ابي طالب الرازي عن المصنف طاب ثراه واهل بيته صلوات  
الله عليهم اجمعين رضوان الله عليهم اجمعين ناصر ابراهيم  
ابو موسى عيسى بن ابي القاسم صبا الدين ولد الشريعة عن والده رحمه الله ظهور  
ذلك المصنف واهل بيته اهل ذلك وعليه ان يتعهد عبده بالذم والحق في كل  
وعقيد صلواته وخلل طائفة طاعة وكتب اصغر العباد جرما واكبرهم جرما  
تجاوز الله عنه حسرة بن علي بن حماد العسائي العالم جامد مصلحا مسدعا  
تمت لا نقول بعضهم وقد تسبى الورقاء وهي حاشية وقد نطق الاوتار وحي جاد  
لعل محشره ليل تظلم من رجب الاصب سنة ثلث وستمائة وثمانمائة هجر  
بنوه على مشرفها السلام

وقفية الأمير محمد بن ناصر الدين الحسن علي مقام  
نوح في «الكرك» ارنابى خطهاى كتب طبقات  
اماميه درساؤه به قتل سيد بن الدين العامل  
تسعة الرحلة العراقية يادى از محمد شريف  
كشميرى سيد جعفر كشميرى دارالى  
بروجردى احوال و آثار ميرزا محمود  
بروجردى علامه ميرزا يحيى  
مستوفى بيدآبادى شيخ  
حال آية الله سيد  
صدرالدين صدر آية الله حاج آقا حسين  
بروجردى از دیدگاه آية الله شيرازى شيخ  
حال و آثار سيد سعيد اخترضوى خاندان مولانا  
از سيد ابوالحسن مولانا شيخ حال ملا احمد زرقى  
و شيخ حال ملا مهدى زرقى از زمان فرزندش  
سرگذشت خودنوشت آية الله سيد احمد زرقى  
به ضميمه يك سرگذشت خودنوشت دكتور ابو القاسم  
زرقان سرگذشت خودنوشت و ترجمه علمای  
گرجى دو وقفنامه عبد الباقي بن  
صدرالدين محمد فيضى  
نوشتارى از علامه سيد  
عبد الرزاق مقدم در مورد  
جناب ميثم تمار

کتابتبعه

## شرح حال آیت الله سید صدرالدین

سید صدرالدین

چکیده: سید صدرالدین صدر (درگذشته ۱۳۷۲ق)، فقیه، اصولی، محدث، رجال، رئیس حوزه علمیه قم پس از حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و از مراجع بزرگ شیعه طی دهه های بیست و سی شمسی بود. در کافیه به دنیا آمد. طی سال های اقامت در کربلا، همزمان با اشتغالات حوزوی در دبیرستانی در کربلا تدریس می کرد و در همین راستا دو کتاب درسی با عناوین «رساله فی الحقیق» و «مختصر تاریخ الاسلام» را به تهیه طی سال های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ نگارش و منتشر نمود. در سال ۱۳۰۹ق شش سال پس از تأسیس حوزه علمیه قم توسط آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، به ایران بازگشت و به تقاضای او در شهر قم اقامت گزید و پس از درگذشت او بهمن ماه سال ۱۳۱۵ش همراه آیات عظام سید محمد حجت و سید محمد تقی خوانساری، مسئولیت ریاست حوزه علمیه قم را عهده دار شدند و تدریجاً و در پی اصرار مردم به مرجعیت رسیدند. در عرصه سیاست سه دوره متباین داشت، دوره ای که در کربلا مشهود و قم به عنوان مشاور تراز اول آیات عظام سید اسماعیل صدر، حاج آقا حسین قمی و حائری یزدی، ایفای نقش کرد (قبل از بهمن ۱۳۱۵ش)، دوره ای که ریاست وزعامت حوزه علمیه قم را عهده دار بود (بهمن ۱۳۱۵ تا دی ۱۳۲۳ش)، دوره ای که خانه نشین شد و نقش پشت و پناه آیت الله بروجردی را ایفا نمود (بعد از دی ۱۳۲۳ش). «المهدی»، «خلاصه الفصول»، «رساله فی الفلک»، «رساله فی اصول الدین»، «حاشیه العروه الوثقی»، «حاشیه وسیله النجاه»، حاشیه بر تائیس المقتدین» و «سفینه النجاه» از تألیفات اوست. نویسنده در نوشتار حاضر به طور مبسوط زندگی نامه او و بعضی حکایت های اخلاقی را ایتضاً را آورده است.

کبد و از: صدر سید صدرالدین، مرجعیت - قرن چهارده قمری، حوزه علمیه قم.

آیت الله سید صدرالدین ابن سید اسماعیل ابن سید صدرالدین (ح ۱۲۹۱-۱۳۷۲ق)، فقیه، اصولی، محدث، رجال، رئیس حوزه علمیه قم پس از آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و از مراجع بزرگ شیعه طی دهه های بیست و سی شمسی بود. نامش محمد علی، کنیه اش ابوالرضا و لقبش صدرالدین بود. با این حال به نام لقبش شهرت یافت، تا جایی که چون پدر بزرگ نام اصلی اش متروک ماند و خود نیز همه جا خویش را «صدرالدین» خواند. سرسلسله ی خاندان شریف و پرآوازه ی صدر در شهر مقدس قم است. در کافیه به دنیا آمد. مادرش، دختر آیت الله سید هادی صدر بود.

دوران کودکی و نوجوانی را کنار پدر و خانواده در سامرا، مقر مرجعیت و تدریس آیت الله میرزا حسن شیرازی، سپری کرد. ریاضیات، ادبیات، منطق و اغلب دروس سطح فقه و اصول را در همان سامرا نزد اساتید برادر بزرگ ترش، سید مهدی، فرا گرفت. از مهمترین اساتید مقطع سطح وی آیات عظام میرزا حسین نائینی و شیخ حسن کربلایی را در سطح رسائل و تقریرات شیخ انصاری و آقا ضیاء الدین عراقی را در سطح مکاسب نام برده اند. از آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری و سید ابوالحسن اصفهانی نیز به عنوان اساتید وی نام برده شده که به نظر می رسد مراد مقطع سطح بوده است. سال های حضورش در نجف و کربلا به درستی ثبت و ضبط نشده است. همین اندازه آشکار است که از حدود سال ۱۳۱۴ق تا ۱۳۲۱ق در مجالس درس خارج فقه و اصول بزرگ ترین اساطین این دو شهر زانوئی تلمذ زده است. از یادداشت های پسر خاله اش آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین چنین بر می آید که آقا سید صدرالدین قبل از ترک سامرا توسط پدر در سال ۱۳۱۳ق، به نجف اشرف هجرت نمود و چند سالی

را در دروس خارج فقه و اصول آیات عظام آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی و همچنین آقا رضا همدانی، شیخ طه نجف و سید محمد بحر العلوم تلمذ نمود.<sup>۳</sup> همچنین محتمل است که حضورش در درس سطح مکاسب آیةالله آقا ضیاءالدین عراقی، در اولین سال همین دوره صورت پذیرفته باشد. چه آن استاد بزرگوار مدتی قبل از درگذشت آیةالله میرزا حبیبالله رشتی در سال ۱۳۱۲ق.<sup>۴</sup> از سامرا به نجف هجرت کرد تا بتواند محضر علمی وی را درک کند.<sup>۵</sup>

آقا سید صدرالدین طی سالهای توقف در نجف که «کوتاه» هم نبود،<sup>۶</sup> در مجامع علمی آن شهر به عنوان یکی از میرزترین فضلا شهرت و نزد اساتید خود جایگاه و حرمتی والا یافت. وی در ادامه برای تکمیل تحصیلات خارج فقهی و اصولی خود نزد پدر بازگشت<sup>۷</sup> که اکنون دیگر در شهر کربلا مستقر شده بود.

اگرچه سال هجرت وی به کربلا به درستی معلوم نیست، اما با توجه به نامه‌ای که در سال ۱۳۲۲ق برای آیةالله سید محمد صدر در نجف نگاشته است،<sup>۸</sup> به نظر می‌رسد که قبل از این تاریخ بوده باشد. آقا سید صدرالدین طی سالهای اقامت در کربلا که آن نیز «کوتاه» نبود،<sup>۹</sup> شب و روز ملازم حوزه‌ی درسی پدر بود<sup>۱۰</sup> و ضمن سالها استفاده‌ی شایان علمی از آن بزرگوار، در همه‌ی محافل علمی به عنوان یکی از برجسته‌ترین فضلاء مشارالبیان شناخته شد.<sup>۱۱</sup> وی همزمان با اشتغالات حوزوی در دبیرستانی در کربلا تدریس می‌کرد<sup>۱۲</sup> و در همین راستا دو کتاب درسی با عناوین «رساله فی الحقوق» و «مختصر تاریخ الاسلام» را به تریب طی سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ق نگارش و منتشر نمود.<sup>۱۳</sup>

آقا سید صدرالدین در سال ۱۳۳۱ق<sup>۱۴</sup> بود که عراق را به مقصد ایران ترک کرد. اگرچه درباره‌ی انگیزه‌ی آن بزرگوار از این مهاجرت سخنی در کتابها نیامده است، اما بازماندگان وی نقل کرده‌اند<sup>۱۵</sup> که اولین و مهم‌ترین سبب، انسانی و خانوادگی

بوده است. آقا سید صدرالدین در آخرین سالهای حضور در عراق، یکی از دخترخاله‌های خود را به همسری برگزیده بود. این بانوی بزرگوار بیمار شد و درگذشت. فرزند یا فرزندان نیز که از آن بانو به دنیا آمده بودند، همه در همان ایام نوزادی درگذشته بودند. بستگان آقا سید صدرالدین و خصوصا خاله و مادر همسر او تقاضا کردند که وی مجددا ازدواج کند. آن بزرگوار نپذیرفت. وقتی اصرارها اوج گرفت، آقا سید صدرالدین از دواج مجددا مشروط به ترک شهرو دیار خود و هجرت به سرزمینی دیگر کرد.

این‌گونه بود که وی عازم ایران و مشهد مقدس شد و بنا بر دعوت علما<sup>۱۶</sup> در آن دیار مستقر گردید و ضمن تدریس، به اقامه‌ی جماعت، وعظ و ارشاد<sup>۱۷</sup> در مسجد گوهرشاد<sup>۱۸</sup> پرداخت. آیةالله حاج آقا حسین قمی نیز در همان سال بود که بنا به پیشنهاد آیةالله میرزا محمد تقی شیرازی عازم مشهد شد و زعامت حوزه‌ی علمیه‌ی آن دیار را بر عهده گرفت.<sup>۱۹</sup> برخی محققان سال نخستین عزیمت آقا سید صدرالدین به مشهد را ۱۳۳۹ق خوانده‌اند<sup>۲۰</sup> که خطا است. چه آیةالله سید حسن صدر پیش از تکمیل کتاب «تکمله امل الاكمل» در سال ۱۳۳۵ق ضمن شرح حال آقا سید صدرالدین آورده است که «وی هم‌اکنون در مشهد اقامت دارد».<sup>۲۱</sup> حاج شیخ عباس قمی نیز ضمن شرح حال آقا سید صدرالدین که در زمان حیات آیةالله سید اسماعیل صدر نگاشته، اقامت وی در مشهد را تصریح کرده است.<sup>۲۲</sup>

آقا سید صدرالدین پس از پنج سال اقامت در مشهد، در سال ۱۳۳۷ق<sup>۲۳</sup> و همزمان با اوج‌گیری بیماری پدر به عراق بازگشت و در کاظمین نزد آن بزرگوار مستقر شد. وی چند ماه پس از درگذشت پدر، در سال ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ق<sup>۲۴</sup> مجددا راهی مشهد شد و برای یک دوره‌ی پنج‌ساله‌ی دیگر در آن شهر اقامت گزید. آقا سید صدرالدین در این مقطع فعالیت‌های سابق خود یعنی تدریس، اقامه‌ی جماعت و وعظ و ارشاد را ادامه

داد و تعداد زیادی از فضلا در حوزه‌ی درسی وی پرورش یافتند.<sup>۲۰</sup> گویا در همین مقطع بود که بی‌بی صفیه، دختر آیه‌الله حاج آقا حسین قمی، به همسری وی درآمد. نخستین<sup>۲۱</sup> فرزند وی، سید رضا، در سال ۱۳۳۹ق<sup>۲۲</sup>، یعنی در همین مقطع چشم به جهان گشود. وی در سال ۱۳۴۴ق<sup>۲۳</sup> به نجف بازگشت و متجاوز از دو سال تمام ملازم درس‌های خارج فقه و اصول استاد سابق و دلبد خود، آیه‌الله میرزا حسین نائینی گردید.<sup>۲۴</sup> برخی محققان، از حضور وی در دروس خارج آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی نیز سخن گفته‌اند.<sup>۲۵</sup>

آقا سید صدرالدین در سال ۱۳۴۶ق<sup>۲۶</sup>، یعنی قریب شش سال پس از تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم توسط آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، به ایران بازگشت و به تقاضای آن مرجع بزرگ<sup>۲۷</sup> در شهر قم اقامت گزید. سید موسی سومین فرزند ذکور وی، در سال ۱۳۴۷ق<sup>۲۸</sup> و در همین مقطع به دنیا آمد.<sup>۲۹</sup> آقا سید صدرالدین در قم مجلس درسی برپا کرد و همزمان با آن به اقامه‌ی نماز جماعت و وعظ و ارشاد مردم دریکی از مساجد شهر قم پرداخت.<sup>۳۰</sup>

آنطور که در کتاب «آینده‌ی دانشوران» آمده است<sup>۳۱</sup>، مجلس درس آقا سید صدرالدین، همسنگ مجلس درس آیه‌الله میر سید علی یثربی، از مجالس مهم درسی آن روزگار قم به حساب می‌آمد و فضلا و طلاب سخت به حضور در آن اشتیاق داشتند. وی همچنین به حضور در دروس خارج فقه و اصول آیه‌الله حائری پرداخت<sup>۳۲</sup> و سخت مورد توجه آن بزرگوار بود. آقا سید صدرالدین پس از حدود دو یا سه سال<sup>۳۳</sup> اقامت در حوزه‌ی تازه تأسیس قم، در سال‌های ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ق<sup>۳۴</sup> عازم مشهد مقدس گردید و در نتیجه‌ی دعوت و اصرار علما و مردم<sup>۳۵</sup>، مجدداً در آن شهر رحل اقامت افکند. محل اقامه‌ی نماز جماعت وی مسجد گوهرشاد بود و در همانجا نیز به وعظ و ارشاد مردم پرداخت.<sup>۳۶</sup> در شرایطی که آیه‌الله حاج آقا حسین قمی و امثال آیات میرزا محمد آقازاده‌ی خراسانی و

میرزا مهدی اصفهانی نیز در مشهد حضور داشتند، در همان محل مسجد گوهرشاد مجلس درسی تشکیل داد که از مهم‌ترین مجالس درس خارج فقه و اصول حوزه‌ی علمیه‌ی آن شهر شمرده شد و خیل علما و فضلا پای آن گرد آمدند.<sup>۳۷</sup> آیه‌الله شرف‌الدین در وصف آن مقطع آورده است که «شاید هیچ‌یک از بزرگان مشهد، در علم، تقوی، بیان و اخلاص، هسان آقا سید صدرالدین نبودند».<sup>۳۸</sup>

برخی محققین نام آقا سید صدرالدین را در زمره‌ی شاگردان آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی، مؤسس مکتب تفکیک، آورده‌اند<sup>۳۹</sup> که به نظر می‌رسد خطا است. چه آقا سید صدرالدین هم به جهت سن و مراحل تحصیلی بر آن بزرگوار مقدم بود. هم در فقه، اصول و دیگر علوم مرتبط با آن، و هم در نوع نگاه به فلسفه و عرفان. آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی از بزرگان مخالف فلسفه و عرفان به شمار می‌رفت<sup>۴۰</sup>، در حالی که آقا سید صدرالدین از مشوقان و حامیان اساتید فلسفه و عرفان در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از جمله علامه طباطبائی<sup>۴۱</sup> محسوب می‌شد و پسرانش سید رضا و سید موسی، از کوشاترین طلاب دروس فلسفه و عرفان آن اساتید بزرگوار<sup>۴۲</sup>.

آقا سید صدرالدین در سال ۱۳۱۲ش مطابق با ۱۳۵۴ق<sup>۴۳</sup> و در پی دعوت آیه‌الله حائری به قم بازگشت و برای همیشه در این شهر ماندگار شد. برخی محققان زمان این رویداد را بعد از واقعه‌ی مسجد گوهرشاد و تبعید آیه‌الله قمی به کربلا در سال ۱۳۱۴ش دانسته‌اند.<sup>۴۴</sup> آیه‌الله حائری که در مسیر حفظ، اداره و توسعه‌ی حوزه‌ی تازه تأسیس قم به شدت از سوی رضا شاه تحت فشار قرار گرفته بود، توسط برخی تجار مورد اعتماد<sup>۴۵</sup>، از جمله آقای سید محمد آقازاده<sup>۴۶</sup>، برای آقا سید صدرالدین پیغام فرستاده بود که در صورت امکان حتماً به قم بازگردد و وی را در اداره‌ی امور حوزه یاری دهد.<sup>۴۷</sup> این پیغام در شرایطی توسط نمایندگان آن بزرگوار به سوی مشهد حمل می‌شد، که

هم در خود قم بزرگانی چون آیات عظام شیخ ابوالقاسم کبیر، میرزا محمد فیض قمی، سید محمد حجت و سید محمد تقی خوانساری حضور داشتند و هم در دیگر شهرهای ایران بزرگانی چون آیات عظام سید حسین بروجردی و یثربی.

آقا سید صدرالدین امر استاد دلبندش را امتثال کرد و پس از بازگشت به قم، خیلی زود در جایگاه مشاور و معاون اول آیه الله حائری قرار گرفت.<sup>۳</sup> وی همزمان با حضور در مجلس درس استاد<sup>۴</sup>، خود نیز به تدریس خاج فقه و اصول پرداخت.<sup>۵</sup> محل برپایی جلسات درس وی ابتدا در منزل<sup>۶</sup> و محل اقامه نماز جماعت وی مسجد امام<sup>۷</sup> بود که در همانجا به وعظ و ارشاد مردم نیز می پرداخت. قریب یک سال از استقرار آقا سید صدرالدین در قم نگذشته بود که آیه الله حائری در پاییز سال ۱۳۱۵ش به واسطه تألمات روحی ناشی از سیاست های ضد دینی رضا شاه در بستر بیماری افتاد. وقتی بیماری شدت یافت، آن بزرگوار جای نماز خود را در حرم مطهر حضرت معصومه (س) به آقا سید صدرالدین سپرد<sup>۸</sup> و وی را وصی خویش قرار داد.<sup>۹</sup> آقا سید صدرالدین اما استاد را متقاعد ساخت تا مسئولیت اول را به آیه الله حجت سپارد و در مسئولیت دوم نیز آن بزرگوار را شریک گرداند.<sup>۱۰</sup>

این گونه بود که آیه الله سید صدرالدین صدر پس از درگذشت آیه الله حائری در بهمن ماه سال ۱۳۱۵ش<sup>۱۱</sup>، همراه آیات عظام سید محمد حجت و سید محمد تقی خوانساری که از همان وقت به آیات ثلاث شهرت یافتند، مسئولیت ریاست و زعامت حوزه علمی قم را عهده دار شدند و تدریجا و در پی اصرار مردم، ردای مرجعیت را نیز به تن کردند.<sup>۱۲</sup> این حرکت آن بزرگواران مورد حمایت علما، فضلا، طلاب و مردم قرار گرفت و در این میان بسیاری در قم، تهران، مشهد، شهرهای شمالی، جنوبی و شرقی ایران و نیز عراق، به سید صدرالدین رجوع کردند.<sup>۱۳</sup>

آیه الله حاج آقا حسین قمی آقا سید صدرالدین را واجد شروط مرجعیت اعلان کرد و احتیاطات خود را به آن بزرگوار ارجاع داد.<sup>۱۴</sup> جلسات تدریس آقا سید صدرالدین پس از مدتی به سبب استقبال فضلا از منزل به مدرسه فیضیه انتقال یافت<sup>۱۵</sup> و چنان اهمیت و گسترش یافت که سالیان دراز بیش از چهار صد تن در آن زانوی تلمذ می زدند.<sup>۱۶</sup> آقا سید صدرالدین در هفته ده جلسه<sup>۱۷</sup> و روزانه دو درس ارائه می کرد.<sup>۱۸</sup> صبح ها فقه و بعد از ظهرها اصول.

دوران زعامت آیات ثلاث بر حوزه علمی قم متجاوز از هشت سال به طول انجامید که آن را به تحقیق می توان از سخت ترین ادوار زعامت بر آن حوزه مقدس نامید.<sup>۱۹</sup> فشارهای امنیتی رضاخان بر حوزه، روحانیت، دین و مذهب نه تنها ادامه، بلکه گسترش یافت.<sup>۲۰</sup> آغاز جنگ جهانی دوم، اشغال بسیاری از شهرهای ایران و از جمله قم توسط قوای متفقین و متعاقب آن بروز تنگناهای شدید اقتصادی و نهایتا حق قحطی نان و ارزاق در سطح عموم، عرصه را بیش از پیش برای علما و طلاب تنگ کرده بود. در همین حال مرجعیت مطلق آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی بر عالم تشیع و زعامت آن بزرگوار بر حوزه هزار ساله نجف نیز عامل دیگری بود که حوزه علمی قم را در مرتبه دوم اهمیت قرار داده بود. چه آیه الله اصفهانی بر آیات عظام صدر، حجت و خوانساری تقدم طبقاتی داشت و همدریف اساتید آنان، آیات عظام میرزا حسین نائینی، آقا ضیاء عراقی و شیخ محمد حسین کمپانی شمرده می شد.<sup>۲۱</sup>

با این همه، آیات عظام صدر، حجت و خوانساری، با تشریک مساعی، تقسیم کار میان خود<sup>۲۲</sup> و دعوت همگان به آرامش و صبر<sup>۲۳</sup>، در برابر همه مشکلات و تنگناها مقاومت کردند و حوزه علمی قم را نه تنها سرپا و فعال نگاه داشتند، بلکه ی آن را متناسب با امکانات آن روزگار گسترش دادند. آن سه بزرگوار از همان ابتدا صندوق مشترکی درست کردند<sup>۲۴</sup>

که و حرکات سرخنده ده داخل آن و از سر و شهر پیدای ماهی اندکی  
 خراب از آن برداشت می شد. تکفل امور علمی، تدریس و  
 مرجعیت دینی نیز بر عهده وی هر سه بر یکبار بود. در این حال  
 حسن مدیریت، تدبیر عمده دینی و اخلاقی آن سید صدر را بر  
 دست شده بود تا مرجعیت دارای احتمالات و سبب های حواد  
 عملا به آن بزرگوار منحصر شود.

بزرگان بسیاری سراها و دهده ها بعد از شرح احوال و  
 کردند. آنکه سید ابوالقاسم صدر بود که از تحولات درک داشت



ابوالقاسم خائری در سال ۱۳۶۵ ش تا روز ورود ابوالقاسم بروجردی  
 در سال ۱۳۶۳ ش حوزه نوپای قم را زیر نال و زیر خود گرفت.  
 ن را از اگر نه محاطات، احاطات، نال و اجازه نداد تا پادشاهی  
 و تالیفاتی همانند این پیدا کرد.

از جمله اقدامات مهم عمرانی آن بزرگوار در حوزه دینی، تعلیمی  
 عمر آن بود که نامه حوزه و مدرسه ها از قلمل مدارس خانی  
 رسیده و فیضیه را تعمیر کرد. زیر حجره ها زیر زمین و  
 دیوارها را با مرتفع ساخت و طبقاتی دوم مدرسه ای  
 دارالاشعار را نیز احداث نمود. از دیگر اقدامات  
 وی آن بود که برخی علماء نظیر ابوالقاسم شیخ جعفر  
 حسینی کهسانی را به شهرستان ها فرستاد تا در  
 بیانی یا توسعه حوزہ های تعلیمی آن نقاط  
 کوشا باشند و افزون بر آن به باغبان در زمین های ر  
 نیز به مناطق مختلف کشور فرستاد تا به وعظ  
 و ارشاد مردم اقدام کنند.

با ورود ابوالقاسم بروجردی به قم در دی ماه  
 ۱۳۶۳ ش " آقا سید صدرالدین یا پشی گرفتار  
 برخی بزرگان خود " بزرگوارانه از ریاست و  
 زعامت حوزه دینی تعلیمی قم کناره گرفت و نه  
 تنها همه ی مسئولیت ها بلکه محل تدریس  
 و نیز محلقامتی نماز جماعت خود را در  
 صحن بزرگ " حرم مطهر حضرت معصومه  
 (س) نه آن نادردهی زمان و ضار کرد. سبب  
 هجرت ابوالقاسم بروجردی به قم، دعوت مکرر  
 و مصرانده برخی علما و بزرگان حوزه از جمله  
 امام خمینی بود.

در همین حال برخی استاهاان بر این باور هستند  
 که مشوق اصلی علما و بزرگان حوزه دینی تعلیمی  
 قم در دعوت از ابوالقاسم بروجردی خود ابوالقاسم  
 صدر بوده است. از جمله اسباب این باور

نقش فعالی است که آیات بزرگوار سلطانی طباطبائی و صدوق، داماد و مسئول دفتر آیه الله صدر، در ترغیب آیه الله بروجردی به استقرار در قم ایفا نمودند.<sup>۳</sup> آقا سید صدرالدین پس از کناره گیری از عرصه ریاست و زعامت، دامنه فعالیت خود را طی دهه های آخر عمر به تدریس، تحقیق و تألیف محدود کرد<sup>۴</sup> و البته تا لحظه رحلت، پشت و پناه حوزه، طلاب، فضلا، مدرسین و شخص آیه الله بروجردی باقی ماند.<sup>۵</sup> پاسخ آن بزرگوار به برخی نیک اندیشان که کنارگیری و به تبع آن «انزوا»<sup>۶</sup> او را بر نمی تابیدند، این آیه ی شریفه بود که: «تلك الدار الاخری نجمعها للذین لا یهدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین»<sup>۷</sup>.

آقا سید صدرالدین علاوه بر مقام بلند علمی، در ادبیات ذوق سرشار داشت و از همان اوان جوانی به داشتن نثری فوق العاده و نیز طبع شعری ممتاز شهرت یافت.<sup>۸</sup> وی طی سال های اقامت در کربلا و نجف، همراه دوست و پسر خاله ی خود آیه الله شیخ مرتضی آل یاسین، از طلابه داران نهضت ادبی عراق شمرده می شد و یادداشت ها و اشعارش زینت بخش بهترین روزنامه ها و مجلات آن روزگار عراق بود.<sup>۹</sup> از جمله اشعار وی می توان به ابیاتی پر سوز و گنگز اشاره کرد که در پی آنها هم حرمانه بزرگوار مدفون در بقیع (ع) به دست وهابی ها سرود. این ابیات به سرعت محافل ادبی و مطبوعات معتبر عراق را در نوردید و چنان مورد استقبال و استفاده ی صدها شاعر و سخنران قرار گرفت، که آتش احساسات مسلمانان علیه این اقله نابخردانه ی سعودی ها را شعله ور ساخت و نهایتا دولت عراق از ترس شورش مردم انتشار مجدد آنها را در مطبوعات آن کشور ممنوع کرد.<sup>۱۰</sup>

لعمری ان فاجعه البقیع  
یشیب لهولها فود الرضیع  
و سوف تكون فاتحه الرزایا  
اذا لم نضع من هذا الهجوع

فهل من مسلم لله یرعی  
حقوق نبیه الهادی شفیع

قصیده ی «غذیری» آقا سید صدرالدین<sup>۱۱</sup> و همچنین اشعار زیبا و سوزناک وی در رثای حضرت فاطمه زهرا (ع) و امام موسی کاظم (ع) که همگی از عشق سرشار وی به اهل بیت و ائمه اطهار (ع) حکایت دارد<sup>۱۲</sup>، مورد استفاده روحانیت و اصحاب منابر بوده است.<sup>۱۳</sup> ابیات نغزآو در رثای آیه الله حائری مؤسس حوزه ی علمیه ی قم نیز با حک شدن بر سنگ قبر آن بزرگوار برای همیشه جاودانه گردید<sup>۱۴</sup>:

عبدالکریم آیه الله قضی وانحل من شمل العلوم عقدُهُ  
اجذب ریع العلم بعد خصیه و هذ اركان المعالی فقدُهُ  
کوکب سعد سعد العلم به دهر او غاب عنه الیوم سعدُهُ  
کان لاهل العلم خیر والد و بعده امت یتامی ولدُهُ  
بشهر ذی العده غاله الردی بسهمه یا لیت شلت یدُهُ  
بشهر ذی العده غاله الردی بسهمه یا لیت شلت یدُهُ  
فی حرر الامه الاطهار فی شهر حرام کیف حل صیدُهُ  
دعاه مولاه و فقلت مؤرخا لدی الکریم حل ضیفا عبْدُهُ  
آقا سید صدرالدین در کنار عرصه های علمی، حوزوی و ادبی، در عرصه ی اجتماع نیز حضوری بسیار فعال داشت. او مردم را دوست داشت<sup>۱۵</sup>، در قبال آنها احساس مسئولیت می کرد، پشت و پناه مستمندان و ستمدیدگان بود<sup>۱۶</sup> و تا حد توان در رفع گرفتاری آنها می کوشید<sup>۱۷</sup>. آقا سید صدرالدین طی دوران اقامت در مشهد تأسیسات عام المنفعه متعددی را بنا<sup>۱۸</sup> و خدمات اجتماعی فراوانی را به مردم ارائه کرد.

او در دومین دوره ی اقامت در مشهد، وقتی شرایط قحطی آن شهر را فرا گرفت، با اقلیات فراوان، از جمله تشکیل جلسات جمع آوری کمک های مردمی، بسیاری از مستمندان را از خطر

مرگ حتی نجات داد<sup>۳۳</sup>. نخستین باری که مسجد گوهرشاد از نعمت برق و روشنایی بهره‌مند شد، به همت وی بود<sup>۳۴</sup>. او طی سومین دوره‌ی اقامت در مشهد، در کنار جایگاه بلند علمی، محبوبیت کمرنگ‌ظیری میان مردم کسب کرد<sup>۳۵</sup> و به لحاظ موقعیت اجتماعی، اولین مقام روحانی شهر محسوب بود<sup>۳۶</sup>.

آقا سید صدرالدین طی دوران اقامت در قم، چاه‌های آب و آب‌انبارهای متعددی را در نقاط کمرآب شهر بنا کرد<sup>۳۷</sup> و وقتی شهرداری به بهانه‌ی کمبود بودجه از برق‌کشی به برخی خیابان‌ها و محلات قم امتناع نمود، تأمین مخارج برای این مهر را متکفل گردید<sup>۳۸</sup>. آقا سید صدرالدین در زمان اشغال ایران توسط متفقین که فشارهای معیشتی بر مردم به اوج خود رسید، با جمع‌آوری اعانه از ثروتمندان و تشریک مساعی دیگران، دو مؤسسه خیریه‌ی بزرگ و قریب بیست مؤسسه خیریه‌ی کوچک برای کمک به مستمندان تأسیس کرد<sup>۳۹</sup>.

بارها اتفاق افتاد که به رغر شأن و مقام والای علمی و روحانی خویش، شب‌ها به درخانه‌ی ثروتمندان رفت تا با یادآوری رنج و محنت مستمندان، کمک مؤثر اغنیا را برای نجات فقرا از خطرات گرسنگی و قطعی طلب کند<sup>۴۰</sup>. تعمیر بخش‌هایی از مسجد امام حسن عسکری (ع) دو قم که به هنگام خیابان‌کشی تخریب شده بود و بنای دیواره‌ی شمالی آن که نمای زیبایی دارد از دیگر یادگارهای آقا سید صدرالدین است<sup>۴۱</sup>.

زندگی آقا سید صدرالدین، به سبب محیطی که در آن پرورش یافت، خصوصاً موقعیت خانواده و بالأخص جایگاه پدر، از همان ابتدای جوانی با سیاست آمیخته بود. سال‌های حضور وی در عرصه‌ی سیاست را می‌توان به سه دوره متمایز تقسیم کرد: دوره‌ای که در کرپلا، مشهد و قم، به عنوان مشاور تراز اول آیات عظام سید اسماعیل صدر، حاج آقا حسین قمی و حائری یزدی، ایفای نقش کرد (قبل از بهمن ۱۳۱۵ش)، دوره‌ای که ریاست و زعامت حوزه‌ی علمیه‌ی

قم را عهده‌دار بود (بهمن ۱۳۱۵ تا دی ۱۳۲۳ش)، دوره‌ای که خانه‌نشین شد و نقش پشت و پناه آیه‌الله بروجردی را ایفا نمود (بعد از دی ۱۳۲۳ش).

آقا سید صدرالدین در تمامی این ادوار به چند اصل مهم پایبند بود: وی «اتحاد و انسجام» روحانیت را لازمه‌ی اتحاد و انسجام جامعه شیعی دانست و لذا مراقبت از آن را امری واجب. در سال ۱۳۲۹ق وقتی آیه‌الله سید اسماعیل صدر از کرپلا به نجف آمد تا اختلافات میان آیات عظام آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی را رفع و جامعه‌ی روحانیت عراق را در دفاع از سرزمین ایران برابر حملات روس بسیج کند، آقا سید صدرالدین به عنوان دستیار پدر همراه او بود<sup>۴۲</sup>. او طی سال‌های حضور در مشهد و قم نیز هر بار آتش اختلاف و فتنه می‌رفت تا میان جامعه‌ی روحانیت شعله‌ور شود، در زمره‌ی معدود کسانی بود که با دردمندی، احساس مسئولیت و حسن تدبیر، شعله را در نطفه خاموش و اتحاد و انسجام را احیا کردند<sup>۴۳</sup>.

آقا سید صدرالدین بر «حفظ عالم تشیع و جهان اسلام از خطرات استعمار و بیگانگان» غیرت بسیار داشت. او در اجتماع بزرگ محرر سال ۱۳۳۰ق مراجع عراق در کاظمین، همراه آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا حسین نائینی، یکی از اعضای هیئت منتهبه‌ی سیزده نفره‌ای بود که اقتضای جامعه‌ی روحانیت آن کشور را علیه تجاوز روس‌ها به ایران مدیریت کرد. او همچنین طی دوران اقامت در قم همواره از جمله مراجعی بود که در قبال تعدیات صهیونیسم علیه فلسطین موضع قاطع داشتند.

آقا سید صدرالدین از داعیان «تقریب مذاهب اسلامی» بود و برخی کتب ارزشمند وی، از جمله مجموعه‌ی دوازده جلدی «لواء الحمد»، که درباره اصول، فروع، حکم، مواظب، مناقب و فضایل است که ائمه اطهار (ع) و دیگران از حضرت پیامبر (ص) روایت کرده‌اند<sup>۴۴</sup>. برای نیل به همین مقصود نگاشته

شد.<sup>۳۳</sup> آقا سید صدرالدین چون استادش آیه‌الله حائری بر «استقلال حوزه از حکومت» اصرار داشت و با حسن تدبیر خود موفق شد تمامی تلاش‌های رضاخان را برای به انقیاد در آوردن حوزه ناکام گذارد.

آقا سید صدرالدین در سیاست‌ورزی راه «میانه‌روی و اعتدال» را اختیار کرده بود. او در همان حال که با شاه، وزرا، نمایندگان مجلس و مقامات ارشد کشور نشست و برخاست صمیمانه داشت، حامی بزرگ و بلکه مرجع تقلید نواب صفوی و فدائیان اسلام محسوب بود.<sup>۳۴</sup> او در همان وقت که آیه‌الله سید ابوالقاسم کاشانی را تأیید و حمایت می‌کرد، با دکتر محمد مصدق رابطه‌ای دوستانه داشت و در همان حال حتی یکی از فرزندان، آقا سید موسی، در دایره‌ی خانواده و برخی دوستان به گرایشهای «مصدق‌ی» شهرت یافته بود.<sup>۳۵</sup>

همه‌ی کسانی که درباره‌ی آقا سید صدرالدین سخن گفتند، او را در اخلاق، مردمداری و زهد ستودند و از این نظر بر اقرانش ترجیح دادند.<sup>۳۶</sup> آقا سید صدرالدین بسیار مهربان، متواضع و فروتن بود.<sup>۳۷</sup> با عامه‌ی مردم همان‌طور مهربان بود و نشست و برخاست می‌کرد.<sup>۳۸</sup> که با بزرگان کشور، با بزرگان کشور نیز همان قدر محترمانه رفتار می‌کرد، که با عامه‌ی مردم. در سلام کردن سبقت داشت و از سی قدیمی با روی باز خوشامد می‌گفت.<sup>۳۹</sup> هر کس به دیدارش می‌شتافت، شیفته‌ی رفتارش می‌شد.<sup>۴۰</sup> در کارهایش بسیار مضطرب<sup>۴۱</sup> و از تکبر و خودنمایی بیزار بود.<sup>۴۲</sup> بعد از درگذشت آیه‌الله حائری و به رغم تقاضا و اصرار مردم از صدور فتوا اصرار داشت و انتشار فتاوی‌ای خود را تا جایی که توان داشت، چند سال به تأخیر انداخت.<sup>۴۳</sup> حتی الامکان چنان به مردم کمک می‌کرد، که نامش آشکار نشود.<sup>۴۴</sup> در میان باقیات صالحات فراوانی که در مشهد و قم از او برجای ماند، کمتر کسی باعث و بانی واقعی آن را شناخت.<sup>۴۵</sup> آیه‌الله شرف‌الدین در وصف آقا سید صدرالدین آورده است که احدی را نمی‌شناسد که موقعیت

خانوادگی، علمی و شخصیت ممتازی چون وی داشته باشد. اما بهره‌برداری از امتیازات مزبور را برای طرح خود یا گشایش کارهایش این چنین ناپسند شمارد.<sup>۴۶</sup>

به کلی با «مَنیت» بیگانه بود.<sup>۴۷</sup> و هرگز دنبال برتری‌جویی و استیلا بر دیگران نبود.<sup>۴۸</sup> بالعکس، بسیار با گذشت بود و همواره دیگران را بر خود ترجیح می‌داد.<sup>۴۹</sup> با اینکه لوازم ریاست همیشه برای او مهیا بود، بی‌پوسته از آن گریزان بود<sup>۵۰</sup> و حتی الامکان دیگر افراد واجد صلاحیت را بر خودش مقدم می‌شمرد. روحیه و اخلاقش بعد از ریاست و مرجعیت همان بود که قبل از آن.<sup>۵۱</sup>

هیچ‌کس از قضاوت او نسبت به خود نگران نبود و همه خود را از گزند وی ایمن می‌دانستند.<sup>۵۲</sup> هرگز علیه معاصرین خود زبان به انتقاد نگشود و مردم را نیز همواره توصیه می‌کرد تا با حسن ظن به علما و خود بنگرند.<sup>۵۳</sup> در انجام کارهای نیکه همه‌ی طبقات را اعم از علما، طلاب و مردم، بسیار مشوق بود؛ مثلاً طلابی را که به لحاظ علمی شایسته‌ی تشویق بودند، با دادن جایزه‌ی مالی و غیره دلگرم می‌ساخت.<sup>۵۴</sup> برخی مورخین در وصف اخلاق او آورده‌اند که «شاید در میان اقرانش، تنها عاملی به گفته‌ی جد بزرگوارش پیامبر اکرم (ص) بود که فرمود: «ان لم تسعوا الناس باموالکم، فسموهم باخلاقکم»<sup>۵۵</sup>.

آقا سید صدرالدین سال‌های آخر عمر را به بیماری قلبی دچار بود.<sup>۵۶</sup> آنطور که از خود وی نقل شده است،<sup>۵۷</sup> ریشه‌ی بیماری به دوران رضاخان و فشارهای امنیتی و ضد دینی وی علیه مردم مربوط است. از جمله نقل شده است که روزی زنی از صحن مطهر حرم حضرت معصومه (ع) خارج شد، فرماندار دوید و چادر را چنان از سر زن کشید، که زن بر زمین افتاد. فرماندار در حال پاره کردن چادر زیر پا بود که آقا سید صدرالدین سر رسید و او را با عصیانیت و شدت در انظار مردم توبیخ کرد.<sup>۵۸</sup>

آقا سید صدرالدین در پی تحمل سالها بیماری قلبی<sup>۳</sup>، در ساعت شش و سی دقیقه‌ی بامداد روز شنبه مورخ پنج دی ماه سال ۱۳۳۲ش مطابق با نوزده ربیع‌الثانی سال ۱۳۷۳ق<sup>۴</sup>، در خانه‌ی خود در شهر قم درگذشت. پیکر پاک او پس از تشییع بسیار باشکوه توسط مردم قم<sup>۵</sup> و برپای نماز توسط آیة‌الله بروجردی<sup>۶</sup>، در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه (س) و در کنار آیات عظام حائری یزدی و سید محمد تقی خوانساری به خاک سپرده شد<sup>۷</sup>.

مجالس بزرگداشت بی‌شماری در رثای او در قم، تهران، مشهد، نجف، کربلا، کاظمین، برخی دیگر از شهرهای ایران و عراق و همچنین در لبنان، سوریه و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی برگزار شد<sup>۸</sup>. تنها در شهر قم تعدد این مجالس را بیش از ۴۵۰ عدد برآورد کردند<sup>۹</sup>. اشعار فارسی و عربی فراوانی در رثای او سروده شد<sup>۱۰</sup> که از آن جمله می‌توان به اشعار حجت‌الاسلام شیخ علی دوانی در قم<sup>۱۱</sup> و آیة‌الله سید محمد حسین فضل‌الله در نجف اشاره کرد. حجت‌الاسلام محمد حسن آل‌طالقانی نیز به تقاضای آیة‌الله سید ابوالقاسم کاشانی قطعه شعری در رثای آن بزرگوار سرود که در همان ایام رحلت در مجلس بزرگداشت مسجد شاه تهران قرائت گردید<sup>۱۲</sup>.

آقا سید صدرالدین از همسر خود بی‌بیبی صفیه سه فرزند پسر<sup>۱۳</sup> و شش فرزند دختر<sup>۱۴</sup> به یادگار گذاشت: ۱- آقا سید رضا؛ ۲- آقا سید علی؛ ۳- آقا سید موسی؛ ۴- صدیقه خانم، همسر آیة‌الله سید محمد باقر سلطان طباطبائی؛ ۵- طاهره خانم، همسر حجت‌الاسلام و المسلمین سید مهدی صدرعاملی؛ ۶- بتول خانم، همسر حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ هادی عبادی؛ ۷- منصوره خانم، همسر حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر علی اکبر صادقی؛ ۸- فاطمه خانم، همسر آیة‌الله سید محمد باقر صدر؛ ۹- زهرا خانم، همسر حاج مصطفی فیروزان؛ ۱۰- ربابه خانم، همسر استاد سید حسین شرف‌الدین.

شمارش شاگردان آقا سید صدرالدین قطعاً کاری بسیار دشوار

است، چه آنطور که در کتب تراجم آمده است، اغلب فضلاء دهه‌های ده و بیست شمسی حوزه‌ی علمیه‌ی قم که متجاوز از صدها تن هستند<sup>۱۵</sup>، در دروس خارج وی تلمذ کرده‌اند. اما برخی معاریف شاگردان وی [علاوه بر فرزندان ذکور و آقایان سید رضا و سید موسی] در قم عبارتند از آیات و حجج اسلام: جعفر صبور قمی<sup>۱۶</sup>، محمد صدوق<sup>۱۷</sup>، سید مرتضی میرقع فقیه<sup>۱۸</sup>، سید محمد علی قاضی طباطبائی<sup>۱۹</sup>، میرزا عطاءالله اشرفی اصفهانی<sup>۲۰</sup>، سید محمد باقر سلطان طباطبائی<sup>۲۱</sup>، سید حسن مدرس یزدی<sup>۲۲</sup>، سید حسین موسی کرمانی<sup>۲۳</sup>، علی پناه اشتیاردی<sup>۲۴</sup>، مرتضی مطهری<sup>۲۵</sup>، محمد حسین دزفولی<sup>۲۶</sup>، ملک محمدی<sup>۲۷</sup>، محمد کرمی حویزی<sup>۲۸</sup>، علی سبط‌الشیخ انصاری<sup>۲۹</sup>، سید عزالدین زنجانی<sup>۳۰</sup>، میرزا علی مشکینی<sup>۳۱</sup>، حسینعلی منتظری<sup>۳۲</sup>، میرزا جعفر اشراقی تبریزی<sup>۳۳</sup>، لطف‌الله صافی<sup>۳۴</sup>، سید موسی شبیری زنجانی<sup>۳۵</sup>، ابراهیم رضائی فردوسی<sup>۳۶</sup>، مسلم ملکوتی<sup>۳۷</sup>، محمد واعظ‌زاده‌ی خراسانی<sup>۳۸</sup>، سید احمد روضاتی<sup>۳۹</sup>، عباس زریاب خوبی<sup>۴۰</sup>.

از تألیفات آقا سید صدرالدین، افزون بر مواردی که قبلاً گفته شد، آثار زیر را در حوزه‌های فقه، اصول، رجال، حدیث و ادبیات بر شمرده‌اند: «المهدی» در باره احوال و اخبار امام زمان (ع)<sup>۴۱</sup>، «خلاصه الفصول» در اصول که تلخیصی از کتاب ارزشمند «الفصول» آیة‌الله شیخ محمد حسین اصفهانی است، «رساله فی الطلاق» مقدمه‌ای بر کتاب «المراجعات» آیة‌الله شرف‌الدین، «رساله فی اصول‌الدین» که برای استفاده‌ی جوانان و دانش‌آموزان نوشته شده و بسیار مفید است<sup>۴۲</sup>، «حاشیه العروه الوثقی»<sup>۴۳</sup>، «حاشیه وسیله النجاه»<sup>۴۴</sup>، «حاشیه بر انیس المقلدین»<sup>۴۵</sup> و «سفینه النجاه» که در فقه و به زبان فارسی است، این موارد به چاپ رسیدند. موارد زیر نیز به زور چاپ آراسته نشدند: «حاشیه کفایه الاصول»<sup>۴۶</sup>، «رساله فی رد شبهات الوهابیه»<sup>۴۷</sup>، «رساله فی اثبات عدم تحریف الکتاب»<sup>۴۸</sup>، «رساله فی حقوق المرأة فی الاسلام»<sup>۴۹</sup>.

«منظومه فی الحج»، «منظومه فی العلوم»، «رساله فی حکم ماه  
الفسال»، «حاشیه علی منتخب المسائل»، «رساله فی الحج»،  
«رساله فی مناسک الحج»، «منظومه فی الصوم»، «رساله فی  
التقیه»، «رساله فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر»،  
«رساله فی النکاح»، «مدینه العلم» در باره روایات اهل  
بیت علیهم السلام در شش جلد، «دیوان شعر» و پاره‌ای موارد از جمله  
برخی حواشی دیگر بر بعضی رساله‌های عملیه.

در مورد اجازات آقا سید صدرالدین سخن زیادی گفته نشده  
است. همین قدر معلوم است که وی از آیات الله سید حسن  
صدروشیخ محمد علی یعقوبی اجازه‌ی نقل حدیث داشت.<sup>۳۳</sup>

—————  
برخی حکایت‌های اخلاقی  
پس از درگذشت آیت الله سید صدرالدین صدر حکایت‌های  
جالبی در باره مقامات معنوی ایشان نقل گردید:

حجت الاسلام شیخ ابراهیم رضائی فردوسی، شاکر، شکر  
و از خواص آقا سید صدرالدین خاطره‌ی زیر را از آن بزرگوار  
نقل کرده است: «روزی در مشهد مقدس در خدمت مرحوم  
آیت الله حاج آقا حسین قی بودم. یکی از تاجران سنگ فروش  
وارد شد و گفت: در خواب، محل از اطراف مشهد را نشانم  
دادند و گفتند که اینجا سنگ‌های مرمری است که برای  
مرقد مقدس حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا (ع)  
بسیار مناسب است. بعد از این که از خواب بیدار شدم، به  
همان محل رفتم و آن سنگ‌ها را که به گمانم پنج تخته بود،  
چهار تخته سنگ برای اطراف قبر مقدس و یکی برای روی  
آن، در همان محل یافت. اکنون آنها را آماده کرده‌ام. اجازه  
فرمایید آن سنگ‌ها را روی مرقد مطهر قرار دهیم و افرادی  
را هم تعیین کنید که این کار را انجام دهند. مرحوم آیت الله  
حاج آقا حسین قی، آقای حاج احمد آقا قی، برادر ایشان،  
و مرا برای انجام این مهم تعیین کردند. من و آقای حاج  
آقا احمد قی همراه بتانی به حرم مطهر رفتیم. بتا اطراف  
مرقد مطهر را آماده می‌کرد و من هم به کمک حاج آقا احمد

سنگ‌ها را از بالا می‌گرفتیم و به دست وی می‌دادیم و او  
نیز آنها را در جای خود قرار می‌داد. در حقیقت ما به عنوان  
کارگر بتا کار می‌کردیم. سه تا از سنگ‌ها را از بالا گرفتیم و  
به کمک بتا در جای خود قرار دادیم. کار گذاشتن هر سنگ  
هر حدود یکی دو ساعت طول می‌کشید. وقتی می‌خواستیم  
سنگ چهارم را بگیریم، ناگهان سنگ از دستم رها شد و  
به زمین افتاد و صدای عجیبی کرد. از این احتمال که سنگ  
حتما خرد شده است، سخت نگران شدم. بتا گفت: آقا  
چه کردی؟ گفتم: نفهمیدم چه شد، ولی بتا وقتی نگاه کرد،  
با کمال تعجب متوجه شد که سنگ در همان جایی که  
می‌خواستیم به کار بگذاریم، قرار گرفته است. وقتی که تراز  
گذاشت، دید، درست در جای خودش قرار گرفته است. یک  
دفعه فریاد زد: صلوات بفرستید»<sup>۳۴</sup>.

حجت الاسلام و المسلمین رضائی همچنین از آقا سید  
صدرالدین نقل کرده است: «پس از مرحوم آیت الله حائری رازی،  
مدتی زمام [شهریه] حوزه به دست من بود و عهدمدار پرداخت  
شهریه طلاب بودم. یک ماه وجهی نرسید. قرض کردیم و  
شهریه را دادیم. ماه دوم هم نرسید. باز قرض کردیم و شهریه  
را پرداخت کردیم. ماه سوم هم نرسید. دیگر جرأت نکردیم  
قرض کنیم. طلبه‌ها برای شهریه در خانه ما گرد آمدند.  
من گفتم که ندارم و بسیار بدهکار شده‌ام. طلاب نگران  
و ناراحت شدند. آنها زیر لب می‌گفتند: در مدرسه امنیت  
نداریم؛ راهی به وطن‌هایمان هم نداریم؛ اینجا نیز اگر خرجی  
نداشته باشیم ... چنان سخن گفتند که من تحت تأثیر قرار  
گرفتم. گفتم: آقایان، تشریف ببرید. ان شاء الله تا فردا برای  
شهریه کاری خواهد کرد. آنان رفتند. ولی تا شب هر چه فکر  
کردم، راهی به ذهنم نرسید. خوابم نمی‌برد. سحر برخاستم.  
تجدید وضو کردم. به حرم مطهر حضرت معصومه (ع)  
مشرف شدم و نماز خواندم. حرم بسیار خلوت بود. پس از  
به جای آوردن نماز صبح و تعقیبات، در حالی که منظره روز  
گذشته را به خاطر می‌آوردم، خود را به ضریح مطهر رساندم

و با ناراحتی به حضرت گفت: عمه جان! رسم نیست که عده‌ای از طلاب غریب در همسایگی شما از گرسنگی جان دهند. اگر توان نداری، به برادر بزرگوارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یا جدت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شو! خدا حافظ. این را گفتم و با قهر و عصبانیت به خانه رفتم. بسیار افسرده خاطر بودم. منظره روز پیش پیوسته در برابرم آشکار بود. برخاستم قرآن را برداشتم بخوانم تا قدری آرامش یابم. [گویا فرمودند] به قدری ناراحت بودم که نتوانستم بخوانم. هوا تاریک و روشن بود که ناگهان در زدند. گفت: بفرمایید. در باز شد کربلایی محمد، خدمتکار کهنسال وارد شد و گفت: آقا، یک نفر با کلاه شاپو و چمدان پشت در است و می‌گوید همین حال می‌خواهر خدمت آقا مشرف شوم. وقت نظرم زمان دیگر بیایم. ترسیدم و گفتم نمی‌دانم آقا از حرم آمده یا نه. چه می‌فرمایید: گفتم: بگو بیاید. اگر چه راحت‌تر کند. کربلایی محمد برگشت. طولی نکشید که مردی موقر با کلاه شاپو و چمدان وارد شد. سلام کرد. عنبرخواهی کرد و گفت: ببخشید بی‌موقع شرفیاب شدم. چند لحظه پیش، که ماشین ما بالای گردنه رسید، نگاه به گنبد حضرت معصومه (س) افتاد. ناگهان به فکر رمید که در مسافرت هر لحظه احتمال خطر است. اگر اتفاق بیفتد و بمیرم، مال تلف شود و دین خدا و امام (ع) برگردم بماند. چه خواهم کرد؟ [ظاهراً همان زمانی که آیه‌الله صدر در حرم دعا کرد، این فکر به خاطر مرد خطور کرده بود] وقتی به قم رسیدیم، از راننده خواستیم اندکی توقف کند تا مسافران به زیارت بروند و من خدمت شما برسم. سپس اموالش را حساب کرد و مقدار قابل توجهی بدهکار شد. در چمدان را باز کرد و به اندازه‌ای پرداخت که توانستم علاوه بر پرداخت قرض‌ها و شهریه‌ی آن ماه، [ظاهراً فرمود] تا یک سال از همان وجوه، شهریه پرداخت کنم. بعد از این جریان، به زیارت حضرت معصومه (س) رفتم و سپاسگزاری کردم<sup>۳۸</sup>. نیز از مرحوم شیخ محمد شریف رازی نقل شده است که

«درست به خاطر دارم که روز شنبه برابر با ۱۹ ربیع‌الثانی سال ۱۳۷۳ قمری بود که به منزل آیه‌الله حاج شیخ عبدالنبی عراقی رفتم. ایشان در تعبیر خواب مهارتی بسیار داشت و به این امتیاز معروف بود. به هنگام ورود من بود که حجت‌الاسلام آقای میرزا محمد همدانی از بیت ایشان خارج شدند. هنگامی که به محضر آیه‌الله شرفیاب شدم فرمودند: «آقا شیخ محمد را دیدی؟» گفتم آری، مطلبی داشت؟ فرمودند خواب عجیبی دیده بود. گفتم تعبیر آن برای شما روشن است؛ چه خوابی دیده بود؟ فرمودند ایشان می‌گویند که شب گذشته در خواب دیدم که به حرم دخت گرانمایه حضرت کاظم (ع) شرفیاب شده و از آنجا به مسجد بالاسر رفتم تا فاتحه‌ای برای آیه‌الله حائری بخوانم که دیدم میان قبر مرحوم خوانساری و آیه‌الله حائری، همین جایی که الآن قبر مرحوم آقای صدر است، قبری کنده‌اند و می‌گویند این قبر آیه‌الله صدر است! نشستم فاتحه بخوانم. دیدم هودجی از آسمان به زمین آمد و از میان آن یک بانوی مشخصی مجله بیرون آمد و از عقب او هر چند خانم دیگر، به طرف آن قبر آمدند. با خود گفتم حتماً این زن حضرت فاطمه (ع) است. دیدم سر قبر آمد و فرمود: «این قبر صدر من است. صدر من هر از دنیا رفت، خوب فرزندی بوده. قدری تعریف فرمود و از جمله فرمود: «چگر گوشه‌ی من بوده. بنا کرد به گریه کردن که از خواب بیدار شدم. شگفت اینکه مرحوم آیه‌الله عراقی هنوز در مورد این خواب سخن می‌گفت که بناگاه صدای بلندگوی حرم طنین افکند و خبر رحلت آیه‌الله آقای صدر (قدس) را اعلان کرد»<sup>۳۹</sup>.

\_\_\_\_\_ مَ أَخَذَ

بغية الراغبين، ریحانه‌الادب (ج ۳)، نقیباءالبشر (ج ۳)، الدررعه (ج ۲)، آثارالحجه (ج ۱)، گنجینه‌ی دانشمندان (ج ۱)، آینه‌ی دانشوران، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (ج ۱)، دانشمندان و بزرگان اصفهان (ج ۲)، تکرله‌ی امل‌الآمال، منتهی الآمال (ج ۲)، رجال قم، معارف الرجال (ج ۱)، معجم رجال‌الفکر و الادب فی النجف (ج ۲)، مستدرکات اعیان‌الشیعه (ج ۱)، موسوعه طبقات الفقهاء (ج ۱۴)، فهرس التراث (ج

۲. یادنامه‌ی امام موسی صدر، برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم، تفسیر سوره‌ی حجرات، مفاخر اسلام (ج ۱)، گلشن ابرار (ج ۲)، ۶۵، ۵، ۳، ۲، ۱ و ۷، ثروت پاکستان (ج ۲)، ستارگان حرم (ج ۲)، نوزده ستاره و یک ماه، هفته‌نامه‌ی استوار (ش ۶۵ و ۱۱۳)، روزنامه‌ی اطلاعات (ش ۳۰۳۷)، مجله‌ی حوزه (ش ۴۳ و ۴۴، ۵۰ و ۶۲)، مجله‌ی نور علم (ش ۷)، مجله‌ی آینده‌ی پژوهش (ش ۷۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶ و ۹۶)، مجله‌ی شاهد یاران (ش ۳۶).

### پـنـوشت

۱. اوایل رجب ۱۳۹۱، بنگرید: گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۱۲۰، آثارالحجه ج ۳، ص ۳۳۷، ریحانه‌الادب، ج ۳، ص ۴۲۸، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۳، ص ۷۳۹، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۱۲۹، رجال قم، ص ۱۲۳، معارف الرجال، ج ۳، ص ۱۸۸ و برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ص ۴۶ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر) به قلم استاد عبدالهادی حائری) و نقیباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳، برخی محققان تاریخ ولادت را روز ۱۷ ذی‌القعدة سال ۱۳۱۸ قمری ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد نادرست است (به عنوان مثال بنگرید: به بغیة الراغبین، ص ۳۳۸، موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۲ و نوزده ستاره و یک ماه، ص ۴۲۵).
۲. ریحانه‌الادب، ج ۳، ص ۳۳۷، معجم رجال الفکر و الادب لی النجف، ج ۳، ص ۸۰۴ و موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۲.
۳. بغیة الراغبین، ص ۳۳۸، نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۲۹۱.
۴. بغیة الراغبین، ص ۳۳۸، نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۲۹۱.
۵. گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۱۲۰، ریحانه‌الادب، ج ۳، ص ۴۲۸ و نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳.
۶. بغیة الراغبین، ص ۲۰۲.
۷. بغیة الراغبین، ص ۲۳۸.
۸. نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳، گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۱۲۰، معارف الرجال، ج ۳، ص ۱۸۸، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۳، ص ۷۳۹ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۲۹۲.
۹. بغیة الراغبین، ص ۲۴۹.
۱۰. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (ج ۳)، ص ۲۹۲، اگرچه سیاق کلام استاد مهدوی به دروس سطح بیشتر نزدیک است. اما شاید هر منظور ایشان حضور احتمالی آقا سید صدرالدین در دروس خارج آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی طی سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ بوده است.
۱۱. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۲۹۲.
۱۲. بغیة الراغبین، ص ۳۳۹، نظر اغلب محققان بر این است که آقا سید صدرالدین ابتدا در کربلا به تکمیل سطوح و آواز دروس خارج پرداخت و پس از آن به واسطه‌ی سفارش پدر و به منظور تکمیل تحصیلات خود نزد نجف شد (به عنوان مثال بنگرید: نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳).

۱. گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۱، ص ۲۰، آثارالحجه، ج ۳، ص ۳۳۷، معجم رجال الفکر و الادب لی النجف، ج ۳، ص ۸۰۴، مستدرکات اعیان‌الشیعه، ج ۳، ص ۵ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۲۹۲. با این حال نگارنده‌ی نظر آیه‌الله شرف‌الدین را در خصوص تقدم تحصیلات در نجف بر کربلا ترجیح داده است، چه آن بزرگوار پسر خاله‌ی آقا سید صدرالدین و خود تا سال ۱۳۲۲ قمری در نجف بوده است و اطلاعاتش دقیق‌تر است و نه «شنیدنی» و بالاخره آنکه «اهل البیت ادبی بما فی البیت».
۱۳. بغیة الراغبین، ص ۳۳۹، معارف الرجال، ج ۳، ص ۱۸۸، معجم رجال الفکر و الادب لی النجف، ج ۳، ص ۸۰۴، موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۲ و ۷۵۵ و دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۳، ص ۷۳۲.
۱۴. گلشن ابرار، ج ۳، ص ۳۸۲ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله میرزا حبیب‌الله رشتی).
۱۵. گلشن ابرار، ج ۵، ص ۲۸۳ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله آقا ضیاءالدین عراقی).
۱۶. بغیة الراغبین، ص ۲۵۰.
۱۷. همان.
۱۸. همان.
۱۹. همان.
۲۰. بغیة الراغبین، ص ۳۳۹، گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۱۲۰، ریحانه‌الادب، ج ۳، ص ۴۲۸، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۳، ص ۷۳۹، موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۵ و برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ص ۴۷ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر) به قلم استاد عبدالهادی حائری) و موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۵.
۲۱. بغیة الراغبین، ص ۲۵۰ و موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۵.
۲۲. حجت‌الاسلام والمسلمین سید باقر خسر و شاهی، گفتگوی تلفنی با نگارنده، آذر ۱۳۸۸، تهران.
۲۳. بغیة الراغبین، ص ۲۵۱، نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۸ و همچنین حجت‌الاسلام والمسلمین سید باقر خسر و شاهی، گفتگوی تلفنی با نگارنده، آذر ۱۳۸۸، تهران.
۲۴. بغیة الراغبین، ص ۲۵۰، آثارالحجه، ج ۳، ص ۳۳۷، معارف الرجال، ج ۳، ص ۱۸۸ و فهرس التراث، ج ۲، ص ۴۱۷.
۲۵. خانم سیده خورا صدر (فرزند امام صدر)، گفتگوی تلفنی با نگارنده، شهریور ۱۳۸۸، تهران.
۲۶. بغیة الراغبین، ص ۲۵۰.
۲۷. بغیة الراغبین، ص ۲۵۰، تکملة‌ی امل الآمال، ص ۱۰۶ و نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳.
۲۸. تکملة‌ی امل الآمال، ص ۱۰۶.
۲۹. وبسایت «اندیشه‌ی قم»، صفحه‌ی «علما و بزرگان شیعه» زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله حاج آقا حسین قوی.
۳۰. به عنوان مثال رک. به نقباءالبشر، ج ۳، ص ۹۴۳، مستدرکات اعیان‌الشیعه، ج ۳، ص ۵ و گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۲۰.
۳۱. رک. به تکملة‌ی امل الآمال، ص ۱۰۶.

۳۲. منتهی الآمال، ج. ۲، ص ۲۶۱.  
 ۳۳. بغية الراغبين، ج. ۲، ص ۲۳۷ و معارف الرجال، ج. ۱، ص ۱۱۸.  
 ۳۴. بغية الراغبين، ج. ۲، ص ۷۵ و آثارالحجه، ج. ۳، ص ۳۳۷.  
 ۳۵. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳.  
 ۳۶. نقباء البشر، ج. ۳، ص (۱۴۳ و ۱۴۴).  
 ۳۷. در مقدمه‌ی کتاب تفسیر سوره‌ی حجرات از آیه‌الله سید رضا صدر به عنوان دومین فرزند پدر نام برده شده است (رک. به تفسیر سوره‌ی حجرات، ص ۱۰). از مؤلف محترم کتاب درباری اولین فرزند خانواده سؤال کردم. پاسخ دادند که در همان چند ماهگی به رحمت خدا رفته است (حجت الاسلام و المسلمین سید باقر خسروشاهی گفتگوی تلفنی با نگارنده، ۱۶ دی ماه ۱۳۸۸، تهران).  
 ۳۸. بغية الراغبين، ج. ۲، ص ۳۵۸، گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۳، ص ۲۰۵، رجال قد، ص ۱۱۶ (در کتاب رجال قد، سال تولد آیه‌الله سید رضا صدر برابر ۱۳۱۹ش ذکر شده که قاعدتا اشتباه چاپی و سال ۱۳۲۱ش معادل ۱۳۳۹ق صحیح است) و تفسیر سوره‌ی حجرات، ص ۳۱ و ۳۲.  
 ۳۹. برخی محققان این تاریخ را برابر سال ۱۳۳۱ق خوانده‌اند (رک. به معارف الرجال، ج. ۳، ص ۱۱۸).  
 ۴۰. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳، گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۳، ص ۱۲۰۲. مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۳، ص ۵۰، موسوعه طبقات الفقهاء، ج. ۱۲، ص ۷۵۵ و معجم رجال الفکر و الادب فی النجف، ج. ۲، ص ۸۰۲.  
 ۴۱. معارف الرجال، ج. ۳، ص ۱۱۸.  
 ۴۲. رجال قد، ص ۱۳۳ و روحان یزیدی، ۶۶ (در کتاب آینه‌ی دانشوران، سال عزیمت آقا سید صدرالدین از نجف به قم برابر ۱۳۵۶ق ذکر شده که قاعدتا اشتباه چاپی و سال ۱۳۴۶ق صحیح است). برخی محققان سال عزیمت آقا سید صدرالدین از نجف به قم را ۱۳۴۵ق خوانده‌اند (معارف الرجال، ج. ۳، ص ۱۱۸) که به نظر می‌رسد نادرست است. برخی محققان نیز سال این عزیمت را ۱۳۴۹ق خوانده‌اند (از جمله نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۳، گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۳، ص ۲۰۲، آثارالحجه، ج. ۳، ص ۳۳۷، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف، ج. ۲، ص ۸۰۴، مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۳، ص ۵ و تربت پاکان، ج. ۲، ص ۱۳۷) که عدم صحت آن آشکار است. چه امام موسی صدر در ۱۴ خرداد ۱۳۱۲ش مطابق با سال ۱۳۴۷ق در قم متولد شده است و لذا سال ورود آیه‌الله صدر به قم باید قبل از این تاریخ بوده باشد.  
 ۳۳. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳، گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۳، ص ۲۰۲، آثارالحجه، ج. ۳، ص ۳۳۷ و معجم رجال الفکر و الادب فی النجف، ج. ۲، ص ۸۰۴.  
 ۴۴. زندگی‌نامه امام موسی صدر.  
 ۴۵. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳.  
 ۴۶. روحان یزیدی، ص ۷۵، ۷۶ و ۱۶۶، مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۱، ص ۵۰.  
 ۴۷. روحان یزیدی، ص ۱۶۶.

۴۸. رجال قد، ص ۱۳۲.  
 ۴۹. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳، آینه‌ی دانشوران، ج. ۷۴ و ۷۵، رجال قد، ص ۱۳۲. مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۳، ص ۵۰ و برگ‌هایی از تاریخ حوزی علیه‌ی قمر، ص ۴۷ (یادداشت «زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر» به قلم استاد عبدالهادی حائری).  
 ۵۰. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳.  
 ۵۱. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳ و مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۳، ص ۵۰.  
 ۵۲. نقباء البشر، ج. ۲، ص ۱۴۳ و برگ‌هایی از تاریخ حوزی علیه‌ی قمر، ص ۴۷ (یادداشت «زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر» به قلم استاد عبدالهادی حائری).  
 ۵۳. بغية الراغبين، ج. ۲، ص ۲۵۰.  
 ۵۴. گلشن ابرار، ج. ۳، ص ۳۴۶ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی).  
 ۵۵. گلشن ابرار، ج. ۳، ص ۳۷۲ و ۳۷۳ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی) و زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی بر روی «دانش‌نامه‌ی آزاد ویکیپدیا».  
 ۵۶. یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۱۷۳ (گفتگو با آیه‌الله سید محمد علی موحّد ابیطی).  
 ۵۷. زندگی‌نامه‌های آیه‌الله سید رضا صدر و امام موسی صدر.  
 ۵۸. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۳، ص ۲۰۲ و رجال قد، ص ۱۳۲. برخی محققان سال یازگشت سید صدرالدین به قم را ۱۳۵۳ق (به عنوان مثال رک. به برگ‌هایی از تاریخ حوزی علیه‌ی قمر، ص ۴۷ (یادداشت «زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر» به قلم استاد عبدالهادی حائری)) یا حتی ۱۳۴۹ق (تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (ج. ۳)، ص ۳۹۲) خوانده‌اند که بر اساس شواهد متعدد به نظر می‌رسد نادرست است.  
 ۵۹. رجال قد، ص ۱۳۲.  
 ۶۰. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۳، ص ۲۰۲.  
 ۶۱. مجله‌ی «نور علم» مورخ آذر ۱۳۶۳، ش ۷، ص ۷۵ (نجوم امت (۴): آیه‌الله سید صدرالدین صدر).  
 ۶۲. بغية الراغبين، ج. ۲، ص ۲۵۰، نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۳، گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۳، ص ۲۰۲، رجال قد، ص ۱۳۲، مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۳، ص ۵۰، موسوعه طبقات الفقهاء، ج. ۱۲، ص ۷۵۵، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج. ۲، ص ۷۲۹ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج. ۳، ص ۳۹۲.  
 ۶۳. بغية الراغبين، ج. ۲، ص ۲۵۰، نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۳، آثارالحجه، ج. ۳، ص ۳۳۷، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج. ۳، ص ۲۹۲، مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۳، ص ۵۰، موسوعه طبقات الفقهاء، ج. ۱۲، ص ۷۵۵ و ستارگان حرم، ج. ۳، ص ۲۰۸.  
 ۶۴. برگ‌هایی از تاریخ حوزی علیه‌ی قمر، ص ۴۷ (یادداشت «زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر» به قلم استاد عبدالهادی حائری).  
 ۶۵. رجال قد، ص ۱۳۲ و برگ‌هایی از تاریخ حوزی علیه‌ی قمر، ص ۲۷ (یادداشت «زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر» به قلم استاد

- عبدللهادی حائری،  
 ۶۶. آیهالله سید مرتضی میرق فقیه، گفتگو با نگارنده، ۱۳۶۹، قم.  
 ۶۷. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۶۰، گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی.  
 ۶۸. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۶۰، گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی.  
 ۶۹. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، آثارالحجه، ج ۳، ص ۳۲۷ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (چ) ۳۱۲، ص ۳۱۲.  
 ۷۰. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۶۰، گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، مجله‌ی «نور علم»، مورخ آذر ۱۳۶۲ (ش ۷)، ص ۷۵؛ نجوم امت (۲)، آیهالله سید صدرالدین صدر، تهرت باکان، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ و ستارگان حرم، ج ۲، ص ۲۰۸.  
 ۷۱. به روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۱۰، ش ۳۰۲۷، ص ۴.  
 ۷۲. بغیةالراغبین، ص ۲۵۸، نقباءالبشر، ج ۲، ص ۱۲۴، گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۱۲۳، آثارالحجه، ج ۳، ص ۳۲۷، رجال، ص ۱۲۴، معجم رجال الفکر و الادب فی التجف، ج ۲، ص ۸۰۵، مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۰، موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۷۵۵ و برگه‌های از تاریخ حوزوی علمی، ص ۴۴ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری).  
 ۷۳. نقباءالبشر، ج ۳، ص ۸۲۵، معجم رجال الفکر و الادب فی التجف، ج ۲، ص ۸۰۵ و برگه‌های از تاریخ حوزوی علمی، ص ۴۴ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری).  
 ۷۴. آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری، ۹۰. برگه‌های از تاریخ حوزوی علمی، ص ۴۸ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری).  
 ۹۱. هفته‌نامه‌ی استوار، مورخ ۱۳۸۰/۲۱، ش ۶۵۰، ص ۱.  
 ۹۲. گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۲۹ و مفاخر اسلام، ج ۱۳، ص ۸۱.  
 ۹۳. مفاخر اسلام، ج ۱۳، ص ۸۱.  
 ۹۴. نقباءالبشر، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۲۵ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۳۱۲.  
 ۹۵. مجله‌ی حوزو، مورخ فروردین تا تیر ۱۳۷۰ (شماره‌ی ۲۲ و ۲۳) (روشنامه‌ی آیهالله بروجردی).  
 ۹۶. دکتر سید صادق طباطبائی، (فرزند آیهالله سلطان طباطبائی)، گفتگوی تلفنی با نگارنده، آذر ۱۳۸۸، تهران.  
 ۹۷. مجله‌ی حوزو، مورخ فروردین تا تیر ۱۳۷۰، (ش ۲۲ و ۲۳) ص ۲۰ و ۲۱ (گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی).  
 ۹۸. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۳۱۲.
- عبدللهادی حائری،  
 ۶۶. آیهالله سید مرتضی میرق فقیه، گفتگو با نگارنده، ۱۳۶۹، قم.  
 ۶۷. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۶۰، گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی.  
 ۶۸. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۶۰، گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی.  
 ۶۹. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، آثارالحجه، ج ۳، ص ۳۲۷ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (چ) ۳۱۲، ص ۳۱۲.  
 ۷۰. آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۱۳۷۲، قم، یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۶۰، گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی، مجله‌ی «نور علم»، مورخ آذر ۱۳۶۲ (ش ۷)، ص ۷۵؛ نجوم امت (۲)، آیهالله سید صدرالدین صدر، تهرت باکان، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ و ستارگان حرم، ج ۲، ص ۲۰۸.  
 ۷۱. به روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۱۰، ش ۳۰۲۷، ص ۴.  
 ۷۲. بغیةالراغبین، ص ۲۵۸، نقباءالبشر، ج ۲، ص ۱۲۴، گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۱۲۳، آثارالحجه، ج ۳، ص ۳۲۷، رجال، ص ۱۲۴، معجم رجال الفکر و الادب فی التجف، ج ۲، ص ۸۰۵، مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۰، موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۷۵۵ و برگه‌های از تاریخ حوزوی علمی، ص ۴۴ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری).  
 ۷۳. نقباءالبشر، ج ۳، ص ۸۲۵، معجم رجال الفکر و الادب فی التجف، ج ۲، ص ۸۰۵ و برگه‌های از تاریخ حوزوی علمی، ص ۴۴ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری).  
 ۷۴. آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری، ۹۰. برگه‌های از تاریخ حوزوی علمی، ص ۴۸ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیهالله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عبداللهادی حائری).  
 ۹۱. هفته‌نامه‌ی استوار، مورخ ۱۳۸۰/۲۱، ش ۶۵۰، ص ۱.  
 ۹۲. گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۲۹ و مفاخر اسلام، ج ۱۳، ص ۸۱.  
 ۹۳. مفاخر اسلام، ج ۱۳، ص ۸۱.  
 ۹۴. نقباءالبشر، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۲۵ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۳۱۲.  
 ۹۵. مجله‌ی حوزو، مورخ فروردین تا تیر ۱۳۷۰ (شماره‌ی ۲۲ و ۲۳) (روشنامه‌ی آیهالله بروجردی).  
 ۹۶. دکتر سید صادق طباطبائی، (فرزند آیهالله سلطان طباطبائی)، گفتگوی تلفنی با نگارنده، آذر ۱۳۸۸، تهران.  
 ۹۷. مجله‌ی حوزو، مورخ فروردین تا تیر ۱۳۷۰، (ش ۲۲ و ۲۳) ص ۲۰ و ۲۱ (گفتگو با آیهالله سید محمد باقر سلطان طباطبائی).  
 ۹۸. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۳۱۲.

۹۹. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج. ۱، ص ۲۹۳ و یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۱۷۲ (گفتگو با آیه‌الله سید محمد علی موحد ابطعی)

۱۰۰. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۳۵.

۱۰۱. سیمای فرزندان، ج. ۳، ص ۱۳۹ و گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۲، ص ۲۰۹.

۱۰۲. بغیة الراغبین، ص ۱۵۹، روحانه الادب، ج. ۳، ص ۸۱، گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۱، ص ۳۰ و مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۵، ص ۵.

۱۰۳. بغیة الراغبین، ص ۲۵۱.

۱۰۴. بغیة الراغبین، ص ۱۵۴، روحانه الادب (ج ۲)، ص ۱۲۸، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (ج ۱)، ص ۲۹۴ و ۲۹۵ و برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ص ۵۰ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عیقلهادی حائری).

۱۰۵. رکب به گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۲، ص ۲۰.

۱۰۶. بغیة الراغبین، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷ و گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۲، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۱۰۷. بغیة الراغبین، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷.

۱۰۸. بغیة الراغبین، ص ۲۵۷.

۱۰۹. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۳۶.

۱۱۰. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (ج ۲)، ص ۲۹۳.

۱۱۱. نقباء البشر (ج ۲)، ص ۱۳۶ و گنجینه‌ی دانشمندان (ج ۱)، ص ۲۰۵.

۱۱۲. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۱، ص ۲۰۵.

۱۱۳. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۱، ص ۲۰۲.

۱۱۴. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۱، ص ۲۰۵ و دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج. ۲، ص ۲۳۰.

۱۱۵. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۳۶، مستدرکات اعیان الشیعه، ج. ۵، ص ۵ و موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۵.

۱۱۶. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۱، ص ۲۰۴.

۱۱۷. همان.

۱۱۸. همان.

۱۱۹. همان.

۱۲۰. همان.

۱۲۱. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۲، ص ۲۰۴ و دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج. ۲، ص ۲۳۰.

۱۲۲. هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران، ص ۳۳.

۱۲۳. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۱۲۴. بغیة الراغبین، ص ۲۵۱.

۱۲۵. نای و نی، ۲۵۷ (اقتباس از نامه‌ی مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۹ امام موسی صدر به شیخ حسن خالد).

۱۲۶. مجله‌ی شاهد باران، مورخ آبان ۱۳۸۷، ش ۳۶، ص ۱۶ و ۴۸ (گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین سید هادی خسروشاهی و محمد مهدی عبدعلی).

۱۲۷. این تعبیر از آیه‌الله سید رضا صدر است (آیه‌الله سید رضا صدر، گفتگو با نگارنده، تابستان ۱۳۷۲، قم). حجت‌الاسلام و المسلمین عبدالرحیم ابادری نیز بارها این تعبیر را از مرحوم صدر برای نگارنده نقل کردند.

۱۲۸. بغیة الراغبین، ص ۱۲۴، روحانه الادب، ج. ۳، ص ۲۲۷ و یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ (گفتگو با آیه‌الله میرزا علی مشکینی).

۱۲۹. بغیة الراغبین، ص ۳۴۹ و نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۳۰. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۳۱. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۱، ص ۲۰۳.

۱۳۲. رجال قم، ص ۱۲۳ و یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۱۳۶ (گفتگو با آیه‌الله میرزا علی مشکینی).

۱۳۳. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ و گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۲، ص ۲۰۹.

۱۳۴. برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ص ۴۳ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عیقلهادی حائری).

۱۳۵. بغیة الراغبین، ص ۲۵۱، ۶۱۴ و ۶۱۵ و برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ص ۴۴ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عیقلهادی حائری).

۱۳۶. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۳۷. همان.

۱۳۸. به بغیة الراغبین، ص ۲۴۹.

۱۳۹. همان.

۱۴۰. بغیة الراغبین، ص ۳۳۹ و ۲۵۰.

۱۴۱. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۴۲. بغیة الراغبین، ص ۲۵۱، ۶۱۳ و ۶۱۵.

۱۴۳. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۴۴. هفتمنامه‌ی استوار، مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲۸، ش ۱۳۳۰، ۴ (یادداشت آیه‌الله سید رضا صدر تحت عنوان «شبه‌ای از زندگانی خصوصی آیه‌الله فقید آقای سید صدرالدین صدر»).

۱۴۵. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۴۶. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۲، ص ۲۰۴، آثار الحجه، ج. ۱، ص ۳۷۷، تربت پاکان، ج. ۲، ص ۱۴۰ و یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ (گفتگو با حضرات آیات حسینعلی منتظری و سید محمد علی موحد ابطعی).

۱۴۷. گنجینه‌ی دانشمندان، ج. ۲، ص ۲۰۴.

۱۴۸. برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ص ۴۴ (یادداشت زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید صدرالدین صدر، به قلم استاد عیقلهادی حائری).

۱۴۹. ستارگان حرم، ج. ۳، ص ۲۰۹ تا ۲۱۱.

۱۵۰. همان.

۱۵۱. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.



۱۵۲. گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۸، نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶ و رجال قد، ص ۱۲۳. برخی محققان سال رحلت آیه‌الله سید صدرالدین صدر را ۱۳۷۲ قی خوانده‌اند (معارف الرجال، ج. ۳، ص ۱۷۸) که نادرست است.

۱۵۳. گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۰۷ و نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۵۴. گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۰۲ و نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۵۵. گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۰۲ و نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۶.

۱۵۶. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۷.

۱۵۷. هفته‌نامه‌ی استوار، مورخ ۲۲/۱۱/۳۲، ش ۱۳۴، ۴ (یادداشت آیه‌الله سید رضا صدر تحت عنوان «شبه‌ای از زندگانی خصوصی آیه‌الله فقیه آقای سید صدرالدین صدر»).

۱۵۸. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۷ و گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۱۱ تا ۲۱۵.

۱۵۹. مفاخر اسلام، ج. ۳، ص ۸۲ و ۸۳ و گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۱۶۰. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۷.

۱۶۱. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج. ۳، ص ۳۹۵.

۱۶۲. دکتر سید صادق طباطبائی، گفتگو با نگارنده، ۲۵ آذر ۱۳۸۸، تهران.

۱۶۳. گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۰۳.

۱۶۴. مجله‌ی «آینه‌ی پژوهش»، فروردین و اردیبهشت ۸۳، ش ۸۵، ص ۱۳۳ (بخش درگذشتگان آیه‌الله صوری قمی).

۱۶۵. گلشن ابرار، ج. ۶، ص ۸۸۵ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله شیخ محمد صدوقی).

۱۶۶. آیه‌الله سید مرتضی مرقع فقیه، گفتگو با نگارنده، ۱۳۶۹، قد. ستارگان حرم، ج. ۳، ص ۲۰۸.

۱۶۷. گلشن ابرار، ج. ۳، ص ۸۲۳ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید محمد علی قاضی طباطبائی).

۱۶۸. گلشن ابرار، ج. ۲، ص ۹۰۱ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله شیخ عظامالله اشرفی اصفهانی).

۱۶۹. گلشن ابرار، ج. ۶، ص ۲۳۲ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید محمد باقر سلطانی طباطبائی).

۱۷۰. ستارگان حرم، ج. ۳، ص ۲۰۸.

۱۷۱. همان.

۱۷۲. گلشن ابرار، ج. ۷، ص ۲۶۷ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله شیخ علی پناه اشتهااردی).

۱۷۳. گلشن ابرار، ج. ۲، ص ۸۰۰ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله شیخ مرتضی مطهری).

۱۷۴. مجله‌ی «آینه‌ی پژوهش»، مرداد و شهریور ۶۹، ش ۲، ص ۶۷ (گفتگو با استاد عبدالحسین حائری).

۱۷۵. همان.

۱۷۶. مجله‌ی «آینه‌ی پژوهش»، مرداد و شهریور ۸۲، ش ۸۱، ص ۱۴۰ (بخش درگذشتگان آیه‌الله کرب).

۱۷۷. مجله‌ی «آینه‌ی پژوهش»، خرداد و تیر ۸۳، ش ۸۶، ص ۱۱۴ (بخش

درگذشتگان آیه‌الله سبط الشیخ).

۱۷۸. گلشن ابرار، ج. ۷، ص ۳۷۷ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید عزالدین زنجان).

۱۷۹. یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۱۴۶ (گفتگو با آیه‌الله میرزا علی مشکینی).

۱۸۰. یادنامه‌ی امام موسی صدر، ص ۱۶۱ (گفتگو با آیه‌الله حسینعلی منتظری).

۱۸۱. مجله‌ی «آینه‌ی پژوهش»، فروردین و اردیبهشت ۸۰، ش ۶۷، ص ۱۳۳ (بخش درگذشتگان آیه‌الله اشراق تبریزی).

۱۸۲. گلشن ابرار، ج. ۶، ص ۲۳۲ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله شیخ لطف‌الله صافی).

۱۸۳. گلشن ابرار، ج. ۷، ص ۳۸۷ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله سید موسی شبیری زنجان).

۱۸۴. به ستارگان حرم، ج. ۳، ص ۲۰۸.

۱۸۵. گلشن ابرار، ج. ۶، ص ۲۳۶ (زندگی‌نامه‌ی آیه‌الله شیخ مسلم ملکوتی).

۱۸۶. فصل‌نامه‌ی «نهی البلاغه»، تابستان و پاییز ۸۱ (ش ۵۵۲)، ص ۱۰۰ (گفتگو با آیه‌الله شیخ محمد واعظ‌زاده‌ی خراسانی) و فصل‌نامه‌ی «علوم حدیث»، پاییز ۷۷، ش ۹، ص ۱۸۲ (گفتگو با آیه‌الله شیخ محمد واعظ‌زاده‌ی خراسانی).

۱۸۷. مجله‌ی «آینه‌ی پژوهش»، مهر و آبان ۸۰، ش ۷۰، ص ۱۳۳ (بخش درگذشتگان آیه‌الله روضاتی).

۱۸۸. مجله‌ی «آینه‌ی پژوهش»، بهمن و اسفند ۸۳، ش ۹۴، ص ۲۴ (عباس زریاب خویی، نید قرن نسخه‌شناسی، تألیف و تحقیق).

۱۸۹. نقباء البشر، ج. ۳، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، بغیة الرغبین، ص ۲۵۱ و ۲۵۲. گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۰۴ و ۲۰۵، دانشندان و بزرگان اصفهان، ج. ۲، ص ۷۳، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف، ج. ۲، ص ۸۰۵ و موسوعه طبقات الفقهاء، ج. ۱۲، ص ۷۵۶.

۱۹۰. این کتاب تاکنون دو بار توسط آقایان محمد جواد نجفی و حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ مهدی فقیه ایمانی به فارسی ترجمه شده است (دانشندان و بزرگان اصفهان (ج. ۲)، ص ۷۳، [ترجمه انگلیسی آن نیز توسط مؤسسه نبأ در تهران انتشار یافته است، ویراستار].

۱۹۱. البریقه، ج. ۲، ص ۱۸۸.

۱۹۲. تربت پاکان، ج. ۲، ص ۱۳۹ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج. ۳، ص ۲۳۲.

۱۹۳. به تفسیر سوره‌ی حجراته، ص ۳۱ و ۳۲، گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۲، ص ۲۰۲ و دانشندان و بزرگان اصفهان، ج. ۲، ص ۷۳.

۱۹۴. ستارگان حرم، ج. ۳، ص ۲۰۹ تا ۲۱۱.

۱۹۵. گنجینه‌ی دانشندان، ج. ۳، ص ۲۱۱ و آثار الحجه، ج. ۳، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

آیه‌الله سید موسی شبیری نیز در کتاب جرعه‌ای از دریا، ج. ۱، ص ۵۵۸ - ۵۷۲ نکات و خاطراتی در مورد آیه‌الله صدر آورده است (ویراستار).

## آية الله حاج آقا حسين بروجردي المرزى كآية الله شيرى زنجانى

چكیده: این گفتار نكاتی درباره آية الله سيد حسين طباطبائی بروجردی (متوفای ۱۳۸۰ قمری) دربر دارد. از جمله دیدگاه او درباره امتحانات حوزه، تقید او به حدود شرعی ملاقات او با محمدرضا شاه پهلوی، مقابله او با بهائیان.

کلیدواژه: بروجردی، سيد حسين، عالمان شیعه، قرن چهارده هجری، مرجعیت، قرن چهارده، حوزه علمیه قم، بروجرد، دانشمندان.

اشـاره  
این گفتار مجموعه ای از نکات مربوط به زندگی آية الله بروجردی به بیان آية الله سيد موسی شیرى زنجانى است.

در نظر آية الله سيد احمد زنجـانى  
مرحوم حاج آقاى والد تا آخر، به آقاى بروجردی معتقد بود. آقاى صدر برای آقاى بروجردی نقل کرده بود که آقاى زنجانى می گوید: اگر اشخاص برای آقا دعا کنند، من آمین می گویم، ولی اگر به دیگری نفرین کنند، من آمین نمی گویم.

من از مرحوم حاج آقاى والد شنیدم که من ابتدا با آمدن آقاى بروجردی به قم به سبب دو جهت مخالف بودم که وقتی آقاى بروجردی به قم تشریف آورد، دیدم آن جهاتی که من در نظر داشتم، درست نبود؛ جهت اول اینکه خیال می کردم ایشان با آقاى آسید ابوالحسن و امثال ایشان متقارب السن است و امروز و فردا رفتنی است و آمدن ایشان به قم خاصیتی ندارد. جز اینکه آقایان رؤسای قم را خرد کند و بعد از چهار روز هم از دنیا خواهد رفت و حوزه بی سرپرست خواهد ماند ولی هنگامی که ایشان به قم تشریف آورد، دیدم مزاج ایشان آماده است که برای مدت معتدلی حوزه قم را نگه دارد. جهت دوم اینکه ایشان را به این ملای نمی دانستم، ولی وقتی در مجالس صحبت می کرد، دیدم از نظر علمی بالاتر از آن مقلری است که من می پنداشتم. (۲۸ ماه رمضان ۱۳۲۹)

افراد شعبانی مورد

الدوم  
و الشمار اول  
سنان ۱۳۹۰

تقوا و متقبول  
آقاى بروجردی از همان دوران طلبگی از جهت تقوایی از افراد انگشت شمار و شخصیتی مورد قبول و خیلی مورد توجه مرحوم آخوند رحمه الله بود. این مسلم است. از نامه آخوند به پدر آقاى بروجردی پیداست چون با يك سوز خاص نوشته است.

خیلی از کسانی که اهل سلوك بودند، ایشان را قبول داشتند، مثل آشیخ حسنعلی که ظاهراً مقلد آقاى بروجردی بود. آقاى بهجت<sup>۱</sup> می گفت: ظاهراً مقلد آقاى بروجردی بوده است.

روزه های متـ  
از بعضی از افراد شنیدم آقاى بروجردی زمانی که در بروجرد بودند، ماههای رجب و شعبان را نیز یعنی سه ماه متوالی روزه می گرفتند. ایشان در قم در همان سال وفات، تا آخر ماه رمضان روزه گرفت. يك وقتی ما شنیدیم که فرمود: من از اول تکلیف تا حالا، لا للسفر ولا للمرض روزه ام قضا نشد. این را می گفت، منتها حدود دو سال بعد از این سخن در خود ماه رمضان مریض شد که شاه هم به عیادتش آمد و ایشان روزه آن روز را افطار کرد. ولی همان سالی که وفات کرد، تمام ماه رمضان را روزه گرفت.

استاد رجال مرحوم بروـجـردی  
سؤال زمانی که آية الله بروجردی در اصفهان بودند، استاد رجال مرحوم بروجردی چه کسی بود؟

جواب: ایشان شاکر آدمیرزا ابوالمعالی<sup>۲</sup> بود. از آقاى صافی نقل کردند که ایشان از آقاى بروجردی نقل کرده بود: من پیش آدمیرزا ابوالمعالی درس می خواندم. آدمیرزا ابوالمعالی -پسر حاجی کلباسی<sup>۳</sup> - خیلی مورد قبول عموم بود.

همین مطلب را از حاج آقا یحیی عبادی شنیدم. از پدرش نقل می‌کرد - که پدرش هم گویا شاگرد همین آ میرزا ابوالمعالی بوده است - آقای بروجردی می‌فرموده که پیش او در منزلش درس می‌خواندیم. جای درس اتاق بالا بود. در زدیم. خودش آمد و برای ما در را باز کرد. پله‌ای که باید از آن بروند، پله باریکی بود. گفت: ما ایستادیم که ایشان برود و ما پشت سرش برویم. هر چه صبر کردیم، دیدیم نمی‌خواهد برسد مقدم بشود. با اینکه شاگردش بودیم. سرانجام مجبور شدیم ما برویم. این را کسی از آقای صافی نقل کرد. (هجدهم ماه رمضان ۱۳۲۹).

مشی سیاسی  
آقای بروجردی سال ۱۳۴۵ از راه عتبات سفری به حج می‌روند. پس از برگشتن با آسید ابوالحسن قدس سره و آقای نائینی قدس سره جلسه‌ای مشترک داشتند و آنها در آن جلسه اصرار می‌کردند که ایشان از طرف آن دو حامل پیامی علیه رضاخان برای علمای ایران باشد. ولی آقای بروجردی تماحی و امتناع داشتند.

حاج آقا مرتضی حائری قدس سره نقل می‌کرد که وقتی آقای بروجردی به قم منتقل شدند، همان سال اول چون نذر داشتند که مشهد بروند، ماشینی گرفتند و چند نفر از آقایان در خدمتش بودند، از جمله آقای داماد و حاج آقا مرتضی.

آقای حائری می‌فرمود که چون یکی از مستحبات مسافرت تفکّه و قصه‌گویی است، آقای بروجردی هم بر این مطلب تأکید داشت و می‌خواست که در مسافرت خستگی هم نباشد. لذا قصه‌های زیادی برای ما نقل می‌کرد. از جمله نقل کرد: آقای آسید ابوالحسن و آقای نائینی به آقای بروجردی می‌گویند که شما حامل پیامی از طرف ما به علمای ایران علیه رضاخان باشید و اصرار داشتند که قدمی علیه رضاخان بردارد. ولی آقای بروجردی امتناع می‌کرد.

آقای آسید ابوالحسن قدس سره نامه‌ای به آقای بروجردی می‌نویسد که حاوی مطالب متعددی بود؛ از جمله اینکه ما شما را برای آخرین مرحله نگه داشته بودیم. شما اگر امتناع کنید، ما مقدسین عراق - یا نجف (تعبیر یادم نیست) - را علیه شما می‌شورانیم که شما برای حفظ مقام از چنین کاری امتناع می‌کنید! آقای آسید ابوالحسن این چنین ایشان را تهدید می‌کند.

آقای بروجردی می‌فرمود: من بنبند آن مطالب را جواب دادم. آن مطالب چه بود. آقای حائری نقل نکرد. می‌گفت: به این مطلب رسیدم، نوشتم: «پله، من برای حفظ مقام امتناع دارم. مقام نعمتی از نعم الهی است. همین جور که انسان اگر بخواهد نعمت مال را بی‌حساب به دریا بریزد، مشروع نیست، مقام را هم اگر بخواهد همین جور نغله کند، مشروع نیست. این نعمتی است که خیلی کارها به وسیله آن انجام می‌شود. اگر انسان بخواهد این نعمت را مفت و مجان از دست بدهد، مشروع نیست. انسان نباید موقعیتی را که می‌تواند در آن به اسلام خدمت کند، همین طور از دست بدهد و در مقابل چیزی عائد اسلام نشود».

بعد از آن آقای بروجردی را در مرز یا جای دیگر بازداشت می‌کنند و به «ارکان حرب» می‌برند و حدود يك شبانه روز نگه می‌دارند و این نامه را که به آسید ابوالحسن نوشته بود، از او به دست می‌آورند و همین نامه منشأ آزادی‌اش می‌شود و رضاخان به آقای بروجرودی پیمای می‌دهد که می‌خواهد شما را ببینم و جلسه‌ای تشکیل می‌شود.

این را آسید مصطفی خوانساری نیز نقل می‌کرد که تخفی گزاشته بودند. رضاخان يك طرف آن و آقای بروجردی در طرف دیگر آن می‌نشیند. نماینده بروجر که از طباطبائی ها و از علمای مهم و معنوی بود، میزبان آنها بود. اثنا آقا سید مصطفی می‌گفت که میزبان «شریعت‌مدار» بود که قطعاً اشتباه است.

آقا سید مصطفی می‌گفت که وقتی در تهران آقای بروجردی را می‌گیرند صحبت‌هایی می‌کند که خیلی سبب جلب توجه رضاخان می‌شود. رضاخان به آقای بروجردی می‌گوید که از من چیزی بخواهید؟ آقای بروجردی که اهل این حرف‌ها نبود، می‌گوید: من در این ۲۴ ساعت که در زندان بودم، دیدم که به این سربازها بد می‌گذرد. وضع غذای اینها خوب نیست. اینها سربازان کشور اسلامی هستند و مناسب است که وضع اینها بهتر از این باشد. این برای رضاخان جالب بود که ایشان مسأله مادی مطرح نکردند و درباره سربازان سفارش کردند. آسید مصطفی می‌گفت: رضاخان خطاب کرد به ثقة الاسلام بروجردی: که به تعبیری شریعت‌منزل بود. و گفت: شریعت! قبلاً اصرار خاص با ما کاری داشتند یا مراجعه می‌کردند می‌گفتیم که توسط حاج شیخ عبدالکریم به ما مراجعه کنند. ولی الآن می‌گویند به وسیله آقا به ما مراجعه کنند.

آقای بروجردی می‌گفتند که من گفتم: «نظریه اول اعلی‌حضرت کاملاً نظریه مصایی بود. من هم اصرار درخواستی داشته باشم، به وسیله آیه‌الله آقای حاج شیخ عبدالکریم به عرض می‌رسانم»

این را هم که رضاخان دیده بود، باز از آقای بروجردی خوشش آمد که جاه‌طلب نیست. رضاخان هم گفته بود: «بله، آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم مرد تمامی است. شما هم مرد عاقلی هستید!»

احترام به بزرگان  
آیه‌الله بروجردی رحمه‌الله به بزرگان احترام زیادی می‌گذاشت. آقای منتظری نقل می‌کرد: اوایل ورود مرحوم آقای بروجردی رحمه‌الله به قم، با جمعی از علما که آقای خمینی هم در میان آنها بود، همراه آقای بروجردی رحمه‌الله به طرف منزلش می‌رفتیم. ایشان وقتی وارد منزل شدند، پشت سرشان سید محمد حسن - فرزند ایشان - و سپس آقایان وارد شدند. آقای بروجردی ناراحت شدند و به سید

محمد حسن فرمودند: «شما چرا جلوتر وارد شدید؟ شما باید دم در بایستید و از آقایان پذیرایی کنید. اینکه آقایان به خاطر پیروی من لطف می‌کنند و اجازه می‌دهند که من زودتر وارد شوم، نباید باعث شود که ادب را رعایت نکنیم».

این گونه به بزرگان احترام می‌گذاشتند. (زمستان ۱۳۸۵ ش). حاج فقیهی و فرزند آیه‌الله بروجردی از جمله حکایاتی که حاج شیخ عبدالحسین فقیهی قدس سره نقل می‌کرد، این بود که: بعد از وفات مرحوم آقای بروجردی قدس سره، به منزل آقای بروجردی رفته، می‌گفت که موضوعی از آقا سید محمد حسن - آقا زاده آقای بروجردی قدس سره - دیدم و تصمیم گرفتم که دیگر منزل ایشان نروم. احتمال می‌دهم که مثلاً سائلی مراجعه داشته و ایشان برخوردی کرده که حاج فقیهی خوشش نیامده است. هیچ‌کس هم از این تصمیم وی باخبر نبود. می‌گفت: با خودم گفتم که این رفتن چه خاصیتی دارد؟ نه نفع دنیایی و مادی در آن است و نه نفع اخروی و معنوی؛ لذا مصمم شدم که آنجا نروم. بعد از این تصمیم، به تهران مسافرتی کردم. حاج فقیهی همشیره زاده‌ای به نام آسید صادق خلخال داشت که سید با صفایی بود. من در مشهد او را دیده بودم. او به وسیله خواب، با خیلی از حقایق خارجی ارتباط داشت. می‌گفت: آنجا مهمان همشیره زاده شدیم. به نظرم ناها مهمان بودم. می‌گفت هر دو که از خواب بیدار شدیم، سید صادق گفت: من آقای بروجردی را خواب دیدم. بیرونی منزل آقای بروجردی بودم. گفتند: آقا مهمان دارد، من هم منتظر شدم که تشریف بیاورند. قدری گذشت. ایشان بیرون تشریف آوردند و من دستش را بوسیدم. فرمود که حاج شیخ عبدالحسین حالشان چطور است؟ گفتم: الحمد للهِ، دعاگو هستند. گفت: سلام من را برسان و بگو: «الترجل بحفظ فی ولده» و از خواب بیدار شدم. اتفاقاً معلوم شد که صبح همان روز دختر آقای علوی - نوه آقای بروجردی - وفات کرده است و او مهمان آقای بروجردی بود. از آن به بعد حاج

فقیهی مقتید بود که به هرزحمقی شده، به منزل آقای بروجردی  
برود و آقا زاده را احترام کند. (۱۳۸۷/۱/۷ ش).

آیه الله بروجردی و آخوند کاشی  
آخوند کاشی "به فلسفه مسلط بود. در فقه ظاهراً شرح  
لمعه و امثال اینها می گفته است. در فلسفه محققاً استاد  
آقای بروجردی بود. از آقای بروجردی نقل شده که وقتی  
ایشان در اصفهان قوانین می گفته، گاهی آخوند کاشی در  
ایوان می نشست و گوش می داده و از آقای بروجردی استفاده  
می کرده است. البته آقای بروجردی شاگرد فلسفه اش بود.  
شاگردی آقای بروجردی را در نزد آخوند کاشی، از آسید  
محمد حسین درجه ای، پسر آسید مهدی درجه ای، شنیدم  
و او هم به نظرم از آسید جمال گلپایگانی نقل کرد. البته  
یک قدری تردید دارم.

احتمال می دهم که این را هم از آسید جمال نقل کرده که یکی  
از شاگردهای آخوند کاشی دیوانه می شود و ایشان بعد  
از جنون او درس فلسفه را تعطیل می کند. بعد اشخاص  
می روند و اصرار زیادی می کنند تا درس را شروع کند. ایشان  
می گوید: من باید خودم شاگرد انتخاب کنم، همین جوری  
نه! آن وقت آقای بروجردی را خود او انتخاب می کند که به  
درس او بیاید.

وزانت آقای بروجردی  
آسید جمال می گفت: آقای بروجردی در همان اصفهان هم  
که بود، در میان طلبه ها آدم خیلی وزین بود و وزانت خاصی  
داشت. من از آسید جمال شنیدم که گفت: «آقای بروجردی  
بر همه ما مقدم است».

آقای آسید مصطفی خوانساری هم از آسید جمال نقل کرد  
که آسید جمال گفت: «اگر قرار بود تقلید کنم، از آقای  
بروجردی تقلید می کردم». با اینکه آسید جمال خودش اهل  
سلوک و این رشته ها بود و شاگرد آسید احمد کره لای بود،

آقای بروجردی را کاملاً قبول داشت.

آشیخ حسنعلی هم همین جور. احتمالاً مقلد آقای بروجردی  
بود. آشیخ حسنعلی نخودکی "نه تهرانی". آقای نخودکی شرح  
لمعه درس می گفته است.

آقای بهجت از آقای شیخ محمود حلبی نقل می کرد که ایشان  
خطاب به آقای خویی می گفته: «آقای آشیخ حسنعلی با آن  
مقامی که داشت، مرید یکی از شاهها بود». بعد خود آقای  
بهجت گفت: مقصودش آقای بروجردی بود و گویا از او  
تقلید هم می کرد. از پسر آقای نخودکی پرسیدم: گفت: خیلی  
اوقات وجوه را به وسیله من خدمت آقای بروجردی می  
فرستاد. در اینکه کاملاً با یکدیگر مرتبط بودند. تردیدی  
نیست. (شازده ماه رمضان ۱۳۲۹).

فقه و اصول  
مرحوم آقای بروجردی قدس سره فقه و اصولش خیلی  
مفضل نبود. جمع و جور بود. ولی هر چه فهمیده بود، خیلی  
خوب و پخته بود. (۲۴ شعبان ۱۳۲۸ = ۱۳۸۶/۶/۱۶ ش).

اعتنا به آراء شیخ طوسی  
آقای بروجردی فوق العاده به شیخ طوسی "معنی بود. گاهی  
در درس عبارتهای عده را و می خواند و معنا می کرد. عبارتها  
را خیلی هم پخته معنا می کرد.

ایشان راجع به «مهر» در باب نکاح رساله ای نوشته ناقص،  
ولی خیلی پخته اما مثلاً کلام شیخ طوسی را مطالعه می کنیم،  
ولی صورتی رد می شویم! ولی ایشان خیلی خوب مطلب شیخ  
را بیان می کند که شیخ طبق این نظر چنین بیان کرده و  
محقق روی این نظر این اشکال را وارد کرده است. آن مقدار از  
مباحث را که من دیدم، خیلی پخته، هم نظر آنها را نقل کرده  
و هم خودش محاکمه خیلی پخته ای کرده، منتها ناقص  
است. همان قسمت ناقص قرار است که چاپ شود. (شب  
چهارم ماه رمضان ۱۳۲۹).

می‌توانید مثل شرایع "بنویسید؟

والد مرحوم آقای فاضل می‌گفت: من به آقای بروجردی عرض کردم: شما می‌توانید مثل شرایع بنویسید؟  
فرمود: من يك صفحه‌اش را هم نمی‌توانم! (شب چهارم ماه رمضان ۱۴۲۹).

چاپ مختصر نافع در مصر  
آقای بروجردی برای تقریب بین مذاهب اسلامی پیشنهاد کرده بود که کتاب المختصر النافع در مصر چاپ شود. انتخاب این کتاب به این سبب بود که لعن و سب در آن نیست تا مشکل ایجاد کند. خیلی کتاب پخته‌ای است.

بنامی شود که مختصر نافع زیر نظر لجنه‌ای چاپ شود که دو نفرشان شیعه و بقیه سنی بودند. شیعه‌اش عبارت بود از: آشیخ محمد تقی قمی و آفاضلیه آملی (پسر آقای شیخ محمد تقی آملی).<sup>۴</sup>

رئیس لجنه «محمد محمّد‌الدینی» از علمای معروف آنجا بود. من این را از آقا ضیاء نقل می‌کنم. ایشان می‌گفت: در آنجا به عبارتی رسیدیم که کلمه «طفل» را درباره حیوان به کار برده بود، نه انسان. بعضی افراد جلسه خندیدند و خواستند محقق را تحقیر کنند. محمد محمد‌الدینی که رئیس جلسه بود، گفته بود: این شیخ تاکنون نقطه ضعفی نداشته. کتاب لغت بیاوریم. ببینیم. الآن نیاید داوری کنیم، شاید ما از لغت دور شده‌ایم. کتاب لغت آوردند، دیدند که نوشته: «الطفل ولد الحيوان الوحشي».

آقای شیخ محمد تقی از آن جلسه استفاده کرد و گفت: شما اخلاص این بزرگوار را ببینید. ما و شما با اختلاف مسلکی که داریم، آمده ایم در این کشور کتاب او را چاپ کنیم. او روی خلوص چنین کتابی نوشته است.

ایشان فضای لجنه را مساعد دیده و تعریف کرده بود. آنها هم از این حرف بدشان نیامد. آقا ضیاء می گفت: بعد گفت:

من هم قصصای دارم.

گفتند: چیست؟

گفتم: يك سال ما و رفتای ما در سال ۱۳۵۵ برای زیارت قبر محقق به حله رفتم. آنجا بارگاهی دارد. ناهار یا شام را در آنجا خوردیم و قرار شد در ایوان آنجا بخوابیم. همین که خواستیم بخوابیم، ککها به بدن ما ریختند. الآن من تردید دارم كك گفت یا ساس. من برای مرحوم حاج شیخ عبدالحسین فقیهی رشتی نقل کردم. گفت: حله مركزك یا ساس است. آقا ضیاء گفت كه: ككها ریختند به بدن ما و دیگر هیچ كس نتوانست بخوابد!

می‌گفت: من رفتم جلو قبر مسفق و گفتم: «شیخ اما مهمان تو هستم. این درست است که از مهمان این جورری باک پذیرایی نکنید؟» این را گفتم و آمدم. دیگریک نفر از ماها را کک نزد و راحت خوابیدیم!

این را از آقا ضیاء شنیدیم. اینجا منزل آقای صدر قصبه را نقل می‌کرد. او این قصبه را در همان لجنة مطرح کرده و جوری بوده که می‌توانسته است در آنجا مطرح کند. می‌گفت: خلاصه گرفت! (شب چهارم ماه رمضان ۱۴۲۹).

مشوی

من از آقای حاج میرزا حسن نوری شنیدم. او از مرحوم حاج احمد و ایشان هم از آقای بروجردی قدس سره نقل کرد و بعد در جایی دیدم که مطابق همین نقل، آقای صافی<sup>۲</sup> هم از آقای بروجردی شنیده است. جای دیگر دیدم که آقای فاضل<sup>۳</sup> برخلاف این نقل، نقل کرده است. ولی نقل آقای صافی با نقل آقای میرزا حسن یکی بود، نقل کردند که: آقای بروجردی گفته اند: خیلی با مشنوی سروکار داشتم. مشغول مطالعه بودم که ناگهان صدایی شنیدم که: «این مرد راه را گم کرده است». و دنبال کردم صدا از کجاست؟ کوچه را نگاه کردم. در سرتاسر کوچه هیچ مشکلی ندیدم. (شب ششم ماه رمضان ۱۴۲۹).

## اصلاحات حوزه

سؤال: شنیده‌ام مرحوم والد شما آقای خمینی و آقای شیخ مرتضی حائری از آقای بروجردی درخواستی مبنی بر تحول در نظام علمی حوزه و... داشتند، ولی از طرف بیت آقای بروجردی مخالفت‌هایی صورت گرفت، این نقل صحت دارد؟  
جواب: بله، نظر آقای بروجردی هم از اول با اینها مساعد بود.

سؤال: درخواستشان چه بود؟

جواب: اینکه چند تن از افرادی که وسعت دارند و مورد قبول همه طلبه‌ها هستند، در حوزه اصلاحاتی انجام دهند و این سه تن جزء همین افرادی بودند که مورد قبول همه بودند. هم حاج آقای ما، هم آقای حائری و هم آقای خمینی در حوزه به تقوا شناخته شده بودند و حسن نیت آنها محرز بود. آقای بروجردی هم در نظرش همین بود که همینها اداره کنند، منتها برخی سعایت کردند. بعضیها که به مصلحتشان نبود، برای آقای بروجردی چوری وانمود کردند که ایشان دیگر آن را صلاح ندانست. می‌گفت: من کتبی می‌نویسم، ولی این را هم حاضر نشده بود. سعایت تأثیر دارد. شخصی در دستگاه آقای بروجردی بود که هیچ خوش نام نبود. اصلاً آقای بروجردی که در قم بزرگ نشده بود لذا او را نمی‌شناخته، مثلاً آقای بروجردی، حاج میرزا محمد حسین احسن را می‌شناخت، چون در بروجرد بزرگ شده و انسانی متقی بود، به خوبی او را می‌شناخت. مرحوم حاج احمد هم به آقای بروجردی علاقه‌مند بود و بعد از وفاتش هم کاملاً کشف شد، می‌دانست که اینها به او علاقه دارند و نمی‌خواهند او را خراب کنند. ولی بعضی دیگر هم در دستگاه ایشان بودند که آقای بروجردی با آنها آشنایی قبلی نداشت، چون از بروجرد به قم آمده بود، اکثر سابقه آشنایی می‌داشت، می‌شناخت. معصوم هم نبود که به اقتضای عصمت، آنها را بشناسد. به بعضی، حسن ظن پیدا کرده بود که آنها آدم درستی نبودند. آدمهای خوب در دستگاه ایشان بودند، ولی بعضیهایشان

ناجور بودند و همان بعضی، آن خراب کاریها را می‌کردند. همین بعضیها آقای آخوند ملا علی همدانی، عالم مویجه درجه اول همدان، را با آن امتیازش بدجوری پیش آقای بروجردی قلمداد کردند.

سؤال: این اصلاحات چه ضرری به منافع آن عده قلیل می‌زد که این جور کارشکنی می‌کردند؟

جواب: شاید از موارد اصلاحات این بوده که باید همینها را از دستگاه آقای بروجردی بیرون می‌کردند. اگر اصلاحات می‌بود، عذر همینها خواسته می‌شد. بعضی از این افراد متهم به جاسوسی در دستگاه آقای بروجردی بودند.

حاج فقیهی می‌گفت که يك آقای در دستگاه آقای بروجردی جاسوسی می‌کرد. حاج فقیهی اسم برد، آقای حاج آقا رضا صدر می‌گفت: من تا حالا این را نگفتم، يك وقتی شاه از من پرسید که ایشان چه موقفی پیش آقای بروجردی دارد؟ گفتم: «همه کاره، حاج احمد است» و موقوف او را نفی کردم. خلاصه شاه هم پرسیده بود!

حاج فقیهی می‌گفت: در صحن حرم يك نفر بآلتونی دیدم که جلو چراغ ایستاده، جلو رفته، دیدم که همان آقا است. معلوم شد که يك شلوغ کاری کرده و از شهر خودش فرار کرده است. آقای صدر اقدام کرد و او را نجات داد. خیلی حق حیات براو داشت. بعداً به دستگاه آقای بروجردی پیوسته بود و برای اینکه برای پیوستنش به بیت آقای بروجردی مصحح پیدا کند، می‌گفت: اصحاب آقای بروجردی من را تهدید کردند و به سبب این تهدید، من به بیت آقای بروجردی رفتم. حاج فقیهی می‌گفت: احدی از ما او را تهدید نکرده بودیم. این قضیه را چند بار از حاج فقیهی شنیدم چون حافظه‌اش را از دست داده بود. لذا هر کس می‌آمد، این را برایش نقل می‌کرد. (بیست و هشتم ماه رمضان ۱۴۲۹).

آقای بروجردی این شخص را که خیلی خراب کاری می‌کرد و

آنخوند ملاعلی را از نظر آقای بروجردی انداخت. نمی شناخت و نمی دانست چه کاره است. همین شخصی که می گویم، با سواد، ولی بی تقوای بود! تنها سواد که کفایت نمی کند. آقای بروجردی می گفت: آدم با سواد است، از او هم که بدی ندیده بود، با او که سابقه هم نداشت و قهراً مورد توجه ایشان قرار می گرفت. به خصوص که آقای بروجردی افراد باسواد را هم تشویق و ترویج می کرد و برایشان اهمیت قائل بود. او با سواد بود و ایشان هم از او بدی ندیده بود و از کارهای دیگرش هم اطلاع نداشت و پیش آقای بروجردی هم که از این چیزها نمی گفت.

سوال: اگر اصلاحات رخ می داد در نظام حوزه چه تغییری رخ می داد؟

جواب: اینها را من نمی دانم. اما از چیزهایی که قبل از مسأله آقای بروجردی مطرح بود - و ربطی به این مطلب ندارد - این است که آقای حائری دیده بود مدرّس قابل اعتنا برای سطوح عالیّه مثل رسائل، مکاسب و کفایه نیست. از تعدادی از این علمای میز در خواست کرده بود که این درسها را بگویند، چون اینها این درسها را نمی گفتند. یکی از آنها آقای داماد بود که ایشان مکاسب و رسائل را شروع می کند. آقای خمینی رسائل می گفت و خود من در درس رسائل آقای خمینی شرکت می کردم.

اما تفصیل اینکه چگونه باشد. اینها در کار نبود. علی القاعده موضوع اصلاحات زمان آیه الله بروجردی این بوده که مدرّسین حسانی برای تدریس چه کسانی باشند؟ درس اخلاق را چه کسانی بگویند؟ ... لابد در اصلاحات این چیزها جزء برنامه بوده است. تفصیلش ذکر نشده بود. (۱۳۷۸/۲/۲۳ ش.)

نقدی بر کتاب طبقه

آقای بروجردی رحمه الله هر طبقه را جهل سال قرار داده است. اشکال می شود که کسی که در سال ۳۸ و ۳۹ زنده بوده

است، محتمل است که سال ۴۰ را نیز گذرانده و به ۴۱ رسیده باشد. چنین شخصی باید در کدام طبقه ذکر شود؟ ایشان حدسی و استخاره ای در يك طبقه قرار داده است!

اشکال دیگر اینکه فرض کنید تاریخ وفات دقیقاً مشخص باشد؛ مثلاً کسی در سال ۸۰ وفات کرده است و دیگری در سال ۸۱. اولی می تواند از طبقه اول نقل روایت کند، چون از طبقه دوم است، ولی دومی نمی تواند از طبقه اول نقل کند، چون از طبقه سوم است! این درست نیست. (شب سوم ماه رمضان ۱۳۲۸ - ۱۳۸۶/۲/۲۳ ش.)

سال ولادت و وفات

آقای بروجردی در هشتاد و نهمین سال عمرش وفات کرد. البته ۸۹ تکمیل نشده بود. ایشان در صفر ۱۳۹۲ متولد، و در دهم فروردین ۱۳۴۰ ش مطابق با دوازدهم یا سیزدهم (دوازدهم نجومی و تقویمی و سیزدهم ولایتی و حکم صاحبک) شوال ۱۳۸۰ قمری مرحوم شد.

علت وفات

سوال: سبب وفات آقای بروجردی چه بود؟ آیا روزه بود؟

جواب: بله، علاوه بر روزه، در مسجد اعظم پای منبر آقای فلسفی می نشست و نماز هم می آمد. هوای مسجد بسیار هوای خفه و مسجد از جمعیت پر بود، قلب اشخاص عادی از کار می افتاد. ایشان در آن سال کامل روزه گرفت. نماز ایشان هم خیلی طول می کشید. بعدش هر يك ساعت پای منبر آقای فلسفی می نشست. قلب دیگر تحمل نمی کرد. يك بار دسته عزاداری آمده بود، به میان جمع رفته، دیدم قلبم نزدیک است بگیرد، چون سقف مسجد خیلی بلند نیست و با کثرت جمعیت، تنفس خیلی مشکل می شود.

امتحانات حوزه

امتحانات حوزه از زمان آقای حاج شیخ عبدالکریم برگزار می شد. ابتدا دولتها امتحان را برگزار کردند ولی بعداً خود

آقایان امتحان می گرفتند تا مشخص شود که آیا طلبه برای شهریه گرفتن صلاحیت دارد یا نه. ابتدا از طرف رضاخان امتحانات برگزار شد تا مشخص شود که کدمل طلبه برای معامله گذشتن و معافیت از نظام و وظیفه صلاحیت دارد. البته امتحانات را خود آقایان برگزار می کردند و از طرف رضاخان ناظری بر کیفیت امتحانات نظارت می کرد.

رضاخان می خواست از این طریق در امور حوزه مداخله کند. ولی به هر حال امتحانات در حوزه باقی ماند و بعد از رضاخان بدون اینکه ناظری از طرف حکومت باشد، امتحانات برگزار می شد. حاج آقای والد ما و آقای خمینی نیز جزء متحنین بودند در دوره آقای حاج شیخ آقای صدر و آسید محمد تقی خوانساری جزء متحنین بودند. در دوره آقای بروجردی، حاج آقای والد ما و آقای خمینی و حاج میرزا محمد علی ادیب و آقای داماد متحن بودند.

آقای بروجردی دستور داده بود که در نجف امتحان برگزار شود تا به طلبه های درس خوان شهریه داده شود، چون در نجف افراد بیکاری بودند که اهل درس و بحث نبودند، اگر چه طلاب درس خوان در آنجا زیاد بودند. همان افراد درس نخوان، پیش مرحوم امیرزا آقای اصطهباناتی رفتند و گفتند که اصغر در نجف امتحانات برگزار شود، مقدمه ای می شود که طلاب وارد ادارات شوند و حوزه با این کار ساقط می شود. برای تربیت افراد اداری و حوزه با این کار ساقط می شود. لذا امیرزا آقا که از ماجراها بی اطلاع بود احساس خطر کرد و شرکت در امتحانات آقای بروجردی را تحریم کرد.

امیرزا آقای اصطهباناتی از مراجع نجف بود، ولی در مقابل آقای بروجردی نفوذی نداشت، مثلاً آقای آسید عبدالهادی مهربان آقای بروجردی را قبول می کرد.

پس از تحریم امتحانات در نجف، آقای آشیخ نصرالله خلخالی به آقای بروجردی تلگراف کرد که امیرزا آقا حکم به تحریم امتحانات شما کرده است. چه باید کرد؟ آقای

بروجردی فرمود: امتثال بشود و در نجف امتحانات را تعطیل کنید. حکم حاکم را نقض کردن ضررش از تعطیل امتحانات ما بیشتر است.

همین روحیه بزرگواری آقای بروجردی بود که ایشان را بالا برد و گرنه به راحتی می توانست به حکم امیرزا آقا اعتنا نکند و امتحانات را برگزار کند. (ربیع الأول ۱۳۳۱)

تقیّد به حدود شرعی  
آقای بروجردی خیلی به حدود شرعی و حفظ مصالح روحانیت مقید بود. از تبریز برای ایشان استغاثی فرستاده شد درباره آسید ابوالحسن که تقلید از ایشان در نظر ما اشکال دارد، چون سن آسید ابوالحسن بالا رفته و حافظه اش تحلیل رفته است و از نظر علمی رو به افول هستند و اصحابش کارهایی انجام می دهند که مورد اشکال است، و از آقای بروجردی درخواست کرده بودند که رساله اش را برای تبریز بفرستد تا آنجا از وی تقلید کنند.

آقای بروجردی در جواب نامه نوشته بود که این حرفها وسواس شیطانی است و تا قطعی نباشد که مرجعی حافظه اش را از دست داده است، شرعاً عدول کردن جایز نیست و در خصوص اشکال در بُعد عملی، ما باید کار افراد عادی را حمل به صحت کنیم، تا چه رسد به افرادی مثل ایشان که الآن علم اسلام به دست ایشان است، و من رساله نمی فرستم. مطلب را تا اینجا آسید مصطفی خوانساری<sup>۳</sup> نقل می کرد ولی آقای منتظری می گفت: همین سؤال و جواب را برای آسید ابوالحسن می برند. معلوم می شود که این استفتا، امتحان و توطئه بوده که میانه آقای بروجردی و آسید ابوالحسن را به هم بزنند و آقای بروجردی هم از ماجرا اطلاعی نداشت و روی میزان شرع و عقل به استفتا جواب داده بود.

ایشان خیلی مقید بود که حیثیت اسلام حفظ گردد و مرجعی مثل آسید ابوالحسن تضعیف نشود.

مورد قبول عرفا و علم

آقای بروجردی مورد قبول علمای مختلف بود. کسانی که اهل سیر و سلوک معنوی بودند، ایشان را قبول داشتند. مرحوم آسید جمال گلپایگانی به ایشان خیلی معتقد بود. در نجف من از آسید جمال شنیدم که گفت: «ایشان بر همه ما مقدم است». آقای بروجردی از نظر علمی هم مورد قبول بود. آقای آشیخ محمد حسین کاشف الغطاء کسی را قبول نداشت. کسی نقل می‌کرد: آقای آسید صادق روحانی به آشیخ محمد حسین کاشف الغطاء نامه نوشت که غیر از خودتان چه کسی را اعلم می‌دانید؟ ایشان گفته بود: «غیر از خودم و آقای بروجردی، آقای خوبی را اعلم می‌دانم». ایشان آقای بروجردی را از بقیه جدا کرده بود.

آقای خوبی کاملاً ایشان را قبول داشت. همچنین آشیخ محمد رضا آل یاسین، فقیه عرب، آقای آسید محمد رضا گلپایگانی نیز همین طور. از آقای گلپایگانی پرسیدم: موقعی که شما بر عروه حاشیه می‌زدید، به کلامیک از حواشی مراجعه می‌کردید؟ ایشان فرمود: تا اوایل صلا به حواشی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، آقای آسید ابوالحسن و آقای نائینی مراجعه می‌کردم و خیال می‌کردم بیش از این لازم نیست. وقتی حاشیه آقای بروجردی بیرون آمد، متوجه شدم که نه، باید به حاشیه ایشان هم مراجعه کنم و از آن به بعد چهار حاشیه را می‌دیدم. بعداً حواشی آقای گلپایگانی را دیدم، متوجه شدم که در قسمت‌های اول هر تحت تأثیر آقای بروجردی است. به ایشان گفتم: در قسمت‌های اول هر به حواشی ایشان مراجعه کرده‌اید؟ ایشان فرمود: بله.

آقای گلپایگانی اوایل در درس آقای بروجردی شرکت می‌کرد و اینکه با وجود حاج آقا حسین قمی ایشان به حواشی آن سه نفر و بعد به حاشیه آقای بروجردی مراجعه می‌کرد، نشانه اعتقاد زیاد به علمیت آقای بروجردی است.

شینم آقای حاج سید احمد خوانساری گفته بود: از هر یک

از این سه نفر تقلید شود، صحیح است. آقای بروجردی، آقای حاج آقا حسین قمی و آقای آشیخ محمد کاظم شیرازی. امیر سید علی ینری کاشانی دو حاج آقا حسین (حاج آقا حسین بروجردی و حاج آقا حسین قمی) را معرفی کرده بود. آقای گلپایگانی و آقای خمینی، آقای بروجردی را بر آقای حاج آقا حسین قمی مقدم می‌دانستند. همه حاشیه آقای بروجردی را می‌پسندیدند.

اساتید آیه الله بروجردی  
مرحوم آقای ثرجه‌ای (مر ۱۳۴۲) استاد فقه و اصول آقای بروجردی بود. آقای امیرزا ابوالمعالی هم استاد فقه و اصول ایشان و در جنبه‌های تربیت ایشان هم دخیل بود. آقای درجه‌ای هم از لحاظ معنوی، خیلی آدم درست و فوق العاده‌ای بود.

مرجع جهانی  
آقای بروجردی مرجع جهانی بود نه عالم منطقه‌ای خاص. ایشان مایه حیثیت روحانیت و اسلام در داخل و خارج بود. برخوردش به گونه‌ای بود که افراد مختلف مجنوب وی می‌شدند. هر جاذبه علمی داشت و هر جاذبه معنوی. رضوان الله علیه. (ربیع الأول ۱۳۳۱)

اجازه اجتهاد آخوند  
گویا آسید مصطفی خوانساری نقل می‌کرد:

از مرحوم آقای آسید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) پرسیده بودند که شما آسید حسین طباطبائی را مجتهد می‌دانید یا نه؟ ایشان گفته بود که نمی‌شناسم و اظهار بی اطلاعی کرده بود. یکی از مخالفین آقای بروجردی به یکی از منبرهای موجه و متقی گفته بود که این استفتا را برای مردم بخواند. آن منبری هم در مجمع عمومی این استفتا را خوانده بود. آقای بروجردی می‌فرمود: من با اینکه روشم این نبود که درباره امور مربوط به خودم اقلانی بکنم، چون دیدم این سبب لطمه حیثیتی در میان مردم شده است، همان منبری را خواستم و به او

گفتم که من با آسید محمد کاظم اتصال نداشتیم و ایشان مرا نمی‌شناخت، لذا طبیعی است غیر از این نمی‌توانست جوابی بدهد. ولی یکی از مراجع مهم تقلید مرا می‌شناسد و درباره اجتهاد من شهادت داده است. آیا حاضر هستی در همان مجمع عمومی این راه را هم مطرح کنی؟ آن منبری گفت: بله. آقای بروجردی اجازه مرحوم آخوند را که اجازه خیلی محکمی بود، به آن شخص می‌دهد و آن شخص هم اجازه را در همان جا می‌خواند. مرحوم آخوند در آن اجازه به آقای بروجردی اجازه اجتهاد و افتا داده بود. " (ربیع الأول ۱۳۳۱)

**شرایط اجتهاد**  
شنیدم که یکی از آقایان - اسم او را نمی‌برم - که آدم ملایمی هم بود، از آقای بروجردی اجازه اجتهاد خواسته بود. من در درس آقای بروجردی حاضر بودم. ایشان شروع کرد به صورت مفصل شرایط اجتهاد را بیان کرد و اینکه برای اجتهاد چه مقدماتی لازم است. یکی از اخوان مرعشی گفت: «آقا، شما مجتهد را منحصر به فرد کردید» مقصودش این بود که منحصر در خودتان شد. (ربیع الأول ۱۳۳۱)

**ماجرای ملاقات با محمد رضا شاه**  
آقای آسید مهدی خلخالی - که تقریرات درس آقای خوبی را نوشته است و الآن هم ساکن مشهد است و بعد از آقای فلسفی درس اول مشهد را افاره می‌کند - از مرحوم آقای بنی صدر این قضیه را نقل می‌کرد. قبل از نقل آن ذکر این جمله معترضه خالی از فایده نیست:

در تهران دو نفر بودند که سابقه طلبگی داشتند و بعداً جزء رجال سیاسی شدند و وارد دستگاه دولت شدند و رابط بودند میان آقای بروجردی و محمدرضا شاه. یکی از آنها قائم مقام رشتی بود از نواده‌های حاج ملا رفیع (از رؤسا و علمای خیلی معروف رشت). قائم مقام و برادران دیگرش: بهرام‌العلوم، تقی الاسلام و شریعت‌مدار همگی روحانی و جزء علماء و اعیان بودند. قائم مقام اول معمم بود و بعداً کلاه

شد. وی با رضا خان هم اتصال داشت و با عمامه در خیلی جاها همراه رضا خان می‌رفت. یکی از حقوقی که ایشان بر سایر افراد دارد و لازم است ذکر شود، این قضیه است: موقعی که زن رضا خان در یکی از اعیاد به قم آمده و در ایوان آینه حرم با روی باز حاضر شده بود. " سیدی به نام سید ناظم، از شاگردان آشیخ محمد تقی باقی، به زن شاه پرخاش می‌کند که این چه وضعی است که شما در روز عید که همه مردم می‌بینند در ایوان آینه حرم با ظاهر شده‌اید؟ زن شاه با شاه تماس می‌گیرد و رضا شاه دیوانه‌وار چون حیوان دزدیده به سمت قم حرکت می‌کند و اگر قمیها حرف می‌زدند، ممکن بود که قم و آستانه را زیر و رو کنند.

قائم مقام که همراه شاه بود، می‌گوید: «اعلیحضرت! سلطنت اعلیحضرت به سادگی به دست نیامده است، چقدر شرایط جمع شد که اعلیحضرت به سلطنت رسید. حیث است که برای چند دقیقه، نام نیک اعلیحضرت در تاریخ باقی نماند». وقتی قائم مقام این را گفت، آتش غضب رضا خان خاموش شد و طغیان شدید او فروکش کرد. اگر قائم مقام این کار را نمی‌کرد، معلوم نبود رضا خان بر سر اهل قم چه بلای بیابرد. خدا ایشان را رحمت کند! تا آخر با علما مرتبط بود و علما و رجال سیاسی به منزلش می‌رفتند.

شخص دیگری که سابقه طلبگی داشت و انسان فاضلی بود، صدرا لاشرف نام داشت. وی راجع به مباحث دینی مقالاتی هم نوشته بود. کارهای خوبی هم انجام می‌داد که طول و تفصیل دارد. این دو نفر رابط میان مرحوم آقای بروجردی و محمدرضا شاه بودند.

آقای آسید مهدی خلخالی از مرحوم بنی صدر نقل می‌کرد: قائم مقام به من گفت: محمدرضا شاه می‌خواهد به منزل آقای بروجردی برود. ولی آقای بروجردی امتناع دارد و حاضر نیست که با وی ملاقات کند. اصغر این کار نشود، ما نابود می‌شویم. شما بروید و ببینید می‌توانید کاری بکنید؟

### مُهرنان آقا

آقای بروجردی قبل از رفتن آسید عبدالهادی به مشهد، يك بار به دیدار آقای آسید عبدالهادی رفته بود و من هم در آن جلسه حضور داشتم. وقتی آقای آسید عبدالهادی از مشهد بازگشت، تصمیم گرفت ابتداءً به دیدن آقای بروجردی برود و صبر نکرد تا ایشان برای دیدن بیایند. آقای یثرب و آقای محسنی ملایری هم بودند.

آقای محسنی ملایری نقل می‌کرد: نزدیک کوچه عشقعلی که رسیدیم، آسید عبدالهادی پرسید تا منزل آقا چقدر مانده است؟ گفتیم: مثلاً دویست قدم. آسید عبدالهادی گفت: مناسب است این راه را پیاده برویم. از درشکه پیاده شدیم و مابقی راه را پیاده رفتیم. وقتی به منزل آقای بروجردی وارد شدیم و با ایشان ملاقات کردیم، آسید عبدالهادی به آقای بروجردی گفت: من به آشیخ نصرالله<sup>۳</sup> گفته‌ام برای برکت سفره ما، مُهرنان آقا را بفرستند<sup>۳</sup>، با اینکه آسید عبدالهادی خودش شهریه می‌داد. آقای محسنی می‌گفت: هنگام رفتن، آقای بروجردی کفش آسید عبدالهای را جفت کرد.

من از آقای آسید محمد حسین علوی (داماد آقای بروجردی) پرسیدم: شنیده‌ام وقتی آقای خوبی آمد، آقای بروجردی به دیدن ایشان رفت و وقتی آقای خوبی برای بازدید به دیدن آقای بروجردی آمد، هنگام رفتن آقای بروجردی خمر شد تا کفش آقای خوبی را جفت کند. تا آقای بروجردی خمر شد، آقای خوبی فوراً - به تعبیر ناقل، مثل عبد ذلیل - دست آقای بروجردی را بوسید و کفش خودش را جفت کرد. اینکه آقای خوبی مانع آقای بروجردی شود، بعید نیست؛ چون آقای خوبی آداب را رعایت می‌کرد و مانع می‌شد که آقای بروجردی کفشش را جفت کند، ولی می‌خواستیم بدانیم که اصلاً آقای بروجردی برای جفت کردن کفش خمر شده است؟ چون یکی از احترامات مرسوم این است که میزبان جلوتر از مهمان می‌رود تا مهمان را بدرقه کند.

آقای بنی صدر گفت: من رفتم خدمت آقای بروجردی و گفتم: شنیدم که شاه می‌خواهد به قم بیاید و قرار است به منزل شما هم بیاید و گفتند که شما امتناع دارید. آقای بروجردی گفت: «بله، ارتباط با اینها چه فایده‌ای دارد؟ آنها به حرفهای ما گوش نمی‌کنند و جز ضرر چیز دیگری نیست. وقتی خاصیتی ندارد، بلکه ضرر دارد، با چه انگیزهای با آنها ارتباط داشته باشیم؟»

مرحوم آقای بنی صدر می‌گفت: من گفتم: من مطلبی را عرض می‌کنم، بعد از آن هر چه نظر مبارك بود، به همان عمل کنید. مطلبی را که شما به شاه پیغام می‌دهید، واسطه‌ها جرأت ندارند که آن را بعینه به او منتقل کنند. آنها مطابق میل شاه در پیغام تصرف می‌کنند و آن را به شاه می‌رسانند. لذا مطلبی که شاه تلقی می‌کند، غیر از آن چیزی است که شما فرموده‌اید. فکر می‌کنم اگر خود شما به شاه بفرمایید، خیلی فرق کند با اینکه دیگران به شاه بفرمایند. آقای بروجردی تصدیق کرد و فرمود: «بله، این درست است» و قرار می‌شود که شاه بیاید، شاه روی صندلی می‌نشیند و آقای بروجردی روی تخت، ارتفاع تخت معمولاً از صندلی پایین‌تر است. آقای بروجردی قبلاً دستور می‌دهد که تشکی روی تخت بگنارند تا از صندلی پایین‌تر نباشد. ایشان در این جهات خیلی دقیق بود. (ربیع الأول ۱۳۳۸)

شرکت در درس آخوند خراسانی  
آقای بروجردی با آسید ابوالحسن در درس مرحوم آخوند شرکت می‌کردند. عکسی هست که مرحوم آخوند بالای منبر مشغول تدریس است و از جمله دو تا سید پای منبر ایشان هستند. می‌گفتند که یکی از آنها آقای بروجردی است و یکی هم آقای آسید ابوالحسن.

آقای آسید ابوالحسن و آقای نائینی از لحاظ سن بر آقای بروجردی مقدم بودند. وقتی آقای بروجردی تازه طلبه شده بود، آن دوجزه اعلام بودند. ولی آقای بروجردی خیلی زود رشد می‌کند و مراتب علمی را خیلی محکم طی می‌کند. (ربیع الأول ۱۳۳۸)

آقای علوی گفت: من اطلاع ندارم، ولی بعید نیست واقع شده باشد، چون وقتی آسید عبدالهادی برای بازدید آقای بروجردی آمد، آقای بروجردی ایشان را بدرقه کرد و چون چشم آسید عبدالهادی نمی‌دید، به او گفتند که آقا دارد شما را بدرقه می‌کند. آسید عبدالهادی برگشت و دستش را به سمت آقای بروجردی دراز کرد و خمر شد تا دست آقای بروجردی را ببوسد. آقای بروجردی هم خمر شد و عمامه‌هایشان به هم خورد. من در آنجا بودم و این صحنه را دیدم. البته وقتی آقای بروجردی خمر شد، آسید عبدالهادی دستش را کشید، ولی عمامه‌هایشان به هم خورد. آقای علوی می‌گفت: روی این جهت بعید نیست همین برخورد را با آقای خوبی هم داشته باشد. (شب نهم محرم ۱۴۳۲)

مقابله با بهائیان  
مرحوم حاج شیخ حسن نوری از مرحوم حاج احمد خادمی نقل کرد:

در بروجرد زمانی که آقای بروجردی در آنها ساکن بودند، چند نفر بهائی سکونت داشتند و مردم را گمراه می‌کردند. مرحوم آقای بروجردی از متصدیان وقت در آن شهر خواستند که آنها را بیرون کنند، متصدیان کوتاهی کردند. ایشان مایل نبود برای جلوگیری به تهران متوسل شود. مرحوم آقای بروجردی به عنوان اعتراض از شهر خارج شدند، مردم تظاهرات کردند و شهر به هم ریخت، بهائیان شبانه از ترس جان خود از شهر فرار کردند. مرحوم آقای بروجردی بعد از آنکه به شهر بازگشتند، فرمودند چون جمعی را اضلال کرده‌اند و افکار عده‌ای از مردم تحت تأثیر شبه پراکنتیهای آنان شده است، این اقدام کافی نیست، لذا وظیفه خود تشخیص دادند که برای پاسخ به شبهات آنان يك ماه رمضان دربارۀ امام زمان علیه‌السلام منبر برونند. آن بحثها زمینه‌ای شد برای تألیف کتاب منتخب الاثر جناب آقای صافی.<sup>۳</sup>

ما اجرای ملاقات مرحوم شیخ محمود حلبی آقای بهجت نقل می‌کرد: آقای آشیخ محمود حلبی به نجف آمده بود و بین ما و ایشان دید و بازدید صورت گرفت. وقتی قرار بود برای بازدید به منزل ما تشریف بیاورند، آقای خوبی هم شنید و تشریف آورد. آشیخ محمود يك ساعت دیر کرد. آقای خوبی هم نشست تا بیاید. بعد از يك ساعت آشیخ محمود آمد. آقای خوبی فرمود: من يك ساعت منتظر شما بودم. آشیخ محمود عذرخواهی کرد. آقای خوبی فرمود: من يك ساعت اینجا نشستم، می‌خواستم به دلیل ارتباطی که با حاج شیخ حسنعلی نخودکی داشته‌اید، چیزی به ما یاد بدهید تا اگر با فردی مادی‌گرا مواجه شدید، به جز برهان و استدلال و مطالب رایج در مدارس، عملاً چیزی ارائه کنیم.

آقای حلبی شروع کرد به موعظه کردن و گفت: همین اشتغال شما به فقاقت خوب است و شما همین را دنبال کنید و این خیلی به نفع اسلام و مسلمین است. ضمن کلامش این جمله را هم گفت: کلید باغ در دست آشیخ حسنعلی نبود. آشیخ حسنعلی با آن مقامش، مرید یکی از شماها بود. بعداً خود آقای بهجت توضیح داد و گفت که مراد، آقای بروجردی بود و ظاهراً آشیخ حسنعلی از ایشان تقلید می‌کرد. حاج آقای والد ما بعضی مطالب را از طریق آقای بروجردی از آشیخ حسنعلی نقل می‌کرد که نشانه ارتباط بین آنها بود.

از شخص دیگری هم شنیدم که ابتدا ارتباطی بین آنها نبود. وقتی آقای بروجردی به مشهد می‌رود، کسی واسطه آشنایی آنها می‌شود و بعد از مدتی رابطه‌شان خیلی قوی می‌شود و پس از مدتی بدون واسطه خیلی با خصوصیت با هم مرتبط می‌گردند. يك وقت من از پسر آشیخ حسنعلی (آقای مقدادی) پرسیدم که پدر شما با آقای بروجردی ارتباطی داشت؟ او گفت: پدرم مکزروجوه شرعی به من می‌داد و من می‌بردم و به آقای بروجردی می‌دادم. قاعده این در موقفی بود که آقای بروجردی در بروجرد بودند. (اول شوال ۱۴۳۱)

ماجرای دیدار با آیه الله کاشانی  
شخصی در قم بود به نام آشیخ محمود خلیلی. وی باجناب  
آقای آسید ابوالقاسم کاشانی بود و با آقای آقاموسی صدر نسبت  
داشت. همسر حاج آقاموسی نوه برادر آشیخ محمود است.

شنیدم آقای کاشانی به منزل آشیخ محمود خلیلی که  
باجنابش بود. می‌رود. آقای خلیلی، آقای بروجردی را برای  
صبحانه به منزل آشیخ محمود دعوت می‌کند تا با آقای  
کاشانی ملاکزه کنند، اما آقای بروجردی به دلیل اختلاف  
سلیقه با آقای کاشانی نمی‌خواست با ایشان ملاکزه کند و  
از طرفی هم نمی‌خواست دعوت را رد کند. ایشان می‌خواست  
که با آقای کاشانی دیدار کند و ملاکزه‌ای هم نباشد.

آقای آسید عبدالحمید مرنندی از حاج احمد خادمی نقل  
می‌کرد: آقای بروجردی به من فرمود که شما اول آفتاب منزل  
بیا. من خدمتشان رفتم. ایشان گفت: که يك درشکه بگیر. با  
درشکه آمدم به کوچه حرم. کوچه حرم نزديك منزل آشیخ  
عبدلنبي اراکي بود. ایشان فرمود: برو به آشیخ عبدلنبي بگو  
که بیاید. من به منزل آشیخ عبدلنبي رفتم و در زدم. خود  
آشیخ عبدلنبي غير ملبّس آمد. گفت: آقا شما را می‌خواهد.  
آشیخ عبدلنبي فوراً لباسش را پوشید و آمد. آقا فرمود: بیا جایی  
برویم. او هم آمد. با آشیخ عبدلنبي به منزل آشیخ محمود  
خلیلی رفتم. وقتی آنجا وارد شدیم، آقای کاشانی از دیدن  
آشیخ عبدلنبي ناراحت شد. آقای کاشانی به آشیخ محمود  
گفت: این را برای چه دعوت کردی؟ آشیخ محمود گفت: من  
نگفتم. همراه آقای بروجردی آمد. آقای کاشانی شروع کرد به  
صحبت کردن. وسط حرف‌های ایشان، آشیخ عبدلنبي اظهار  
نظر می‌کرد. آقای کاشانی دست آشیخ عبدلنبي را گرفت و او را  
از اتاق بیرون کرد. آقای بروجردی هم ناراحت شد و قهر کرد  
و از مجلس خارج شد. اساساً مقصود آقای بروجردی از همراه  
آوردن آشیخ عبدلنبي این بود که مجلس را خراب کند، چون با  
آقای کاشانی هم عقیده نبود و نمی‌خواست با او ملاکزه کند.

و از طرفی سلیقه آشیخ عبدلنبي را می‌شناخت و می‌دانست که  
او مجلس را به هم می‌زند. این را آسید عبدالحمید مرنندی از  
مرحوم حاج احمد نقل کرد. (شب هشتم محرم ۱۴۳۲)

رسیدگی به مرحوم کاشانی  
آقای کاشانی با آقای بروجردی خیلی اختلاف سلیقه داشت  
و معترض بود و در غیاب، برخوردهای مناسب نداشت.  
ولی بعداً که آقای کاشانی در دوره مصدق شکست خورد و  
وضعش خیلی مختل شد، آقای بروجردی کاملاً به او رسیدگی  
می‌کرد، چون هم از نظر اجتماعی و هم از نظر زندگی شخصی،  
آقای کاشانی دچار مشکل شده بود. فروردین ۱۳۴۰ ش آقای  
بروجردی از دنیا رفت و اسفند همان سال نیز آقای کاشانی  
مرحوم شد. در وفات آقای بروجردی، آقای کاشانی اعلامیه  
باسوز و گنازی داده بود. (شب هشتم محرم ۱۴۳۲)

خدمت محرمانه و محترمانه  
آقای بروجردی وظیفه خود می‌دانست که به افراد بزرگی که  
دچار مشکل شده‌اند، رسیدگی کند و سعی می‌کرد خدمتی  
که می‌کند، محرمانه باشد. هم وجه زیادی می‌داد و هم  
سعی می‌کرد مخفی باشد فقط حاج احمد می‌دانست و در  
بعضی از موارد حتی نمی‌خواست حاج احمد هم بداند،  
مثلاً می‌خواست برای آسید محمد تقی خوانساری مبلغی  
بفرستد و نمی‌خواست توسط حاج احمد باشد. آقای اراکي  
را خواست تا به واسطه ایشان بفرستد. آقای اراکي این را  
خلاف شئون آقای آسید محمد تقی خوانساری می‌دانست  
که از آقای بروجردی پول قبول کند، لذا تماشی کرد. وقتی  
آقای آسید محمد تقی متوجه شد، اوقاتش تلخ شد و نزد  
آقای بروجردی رفت و گفت: ایشان بی‌جهت تماشی کرده،  
برای ما پول بفرستید، ما لازم داریم و خیلی برای آقای  
بروجردی اظهار امتنان کرد.

آسید عبدالحمید مرنندی از حاج علی آقا پسر آقای آسید  
محمد تقی نقل کرد که می‌گفت: قبل از اینکه آقای بروجردی

تشریف بیاورد، وضع ما خیلی ناجور بود ولی ایشان آمد و ما را حساسی اداره کرد و وضع ما خوب شد. (شب هشتم محرم ۱۳۲۲)

احترام در حمام آتاب \_\_\_\_\_  
آقای بروجردی تازه قم تشریف آورده بود. مقابل مسجد آقای بهجت، کوچهای است که منزل آقای بروجردی در آنها بود. نزدیک همان جا حمامی بود به نام حمام آتابک. يك وقت من حمام آتابک رفته بودم، دیدم آقای بروجردی هم تشریف آورد. آقای آسید محمد تقی خوانساری هم دراز کشیده بود و کسیه کش مشغول کیسه کشیدن بغلش بود. تا آقای بروجردی تشریف آورد، آقای آسید محمد تقی از جا بلند شد و تعظیم عجیبی در مقابل ایشان کرد. آقای بروجردی می گفت: بفرمایید، بفرمایید ولی آسید محمد تقی دیگر کیسه نکشید و آقای بروجردی هم داخل خزینه رفت. (شب هشتم محرم ۱۳۲۲)

استادی بی نظیر \_\_\_\_\_  
شنیدم آقای آسید محمد تقی خوانساری به آقای بروجردی گفته بود من در اصفهان خدمت شما فصول خوانده ام. آقای بروجردی فرموده بود: من الان در نظر من نیست. آسید محمد تقی گفته بود: حق دارید در نظر شما نباشد و در نظر ما باشد، چون شما امثال ما را زیاد دیده اید، ولی ما مثل شما استاد ندیده ایم. به همین جهت شما در ذهن ما می مانید، ولی امثال ما را در خاطر نذرید.

نماز آیات \_\_\_\_\_  
در قم زلزله شد. آقای بروجردی در مدرسه فیضیه برای نماز آیات ایستاد. آقای آسید محمد تقی خوانساری هم برای درس یا کار دیگر می آمد. وقتی دید آقای بروجردی برای نماز ایستاده، فوری عبايش را روی زمین انداخت و خیلی ساده به آقای بروجردی اقتدا کرد. (شب هشتم محرم ۱۳۲۲)

خاندان آیه الله بروجردی \_\_\_\_\_  
آقای بروجردی درباره خاندان خودش به ویژه جدش (آسید محمد) رساله خوبی نوشته بود. طباطباییهای بروجرد همگی، احفاد آسید محمد هستند. مفصل ترین رساله در این باب همین رساله آقای بروجردی است. این رساله چاپ شده است. یکی از اجلد ایشان، ملا صالح مازندرانی است، چون بعضی از اجنادشان نوه دختری ملا صالح مازندرانی بودند. ملا صالح و همسرش آمنه بیگم، جد و جدّه آقای بروجردی اند. آقای بروجردی تاریخ وفات ملا صالح را به مناسب مطابقت با ماده تاریخ و مصرع «صالح دین محمد شده فوت»، ۱۰۸۰ ذکر می کند، با اینکه همه معاصرین ملا صالح تاریخ وفات او را ۱۰۸۶ نوشته اند. منشأ اشتباه، این شعر معروف است که در همان وقت برای تاریخ وفات ملا صالح سروده اند:

هاتقی گفت به تاریخ که «آه»

صالح دین محمد شده فوت، آقای بروجردی مصرع دوم را که مطابق ۱۰۸۰ است، تاریخ وفات دانسته و از کلمه «آه» (مطابق ۶) در مصرع اول غفلت کرده اند. (ربیع الاول ۱۳۴۱)

ادب آیه الله بروجردی \_\_\_\_\_  
برای دو جهت حاج آقای ما مقتید بود در جایی که آقای بروجردی دعوت می شد، کنار ایشان ننشیند، یکی آن که آقای بروجردی خیلی مؤدب بود و دو زانو می نشست و حاج آقای ما ناراحتی یا داشت.

حاج آقای ما می گفت، اگر بخواهم در کنار آقای بروجردی دو زانو بنشینم، درد پا دارم و برای من خیلی سخت است و اگر دو زانو ننشینم و آقای بروجردی مؤدبانه دو زانو بنشیند، این خلاف ادب است، لذا مرحوم حاج آقای ما نوعاً در مجالس با فاصله از مرحوم آقای بروجردی می نشست.

جهت دوم - که عمده همین جهت بود - این بود که پیش آقای بروجردی نشستن، مطیع افراد بود.

خیلی اشخاص دلشان می خواست پیش آقای بروجردی بنشینند، حاج آقای گفت: بگذارید آنها می که هوس این جور چیزها را دارند و دلشان با این خوش می شود، آنها بنشینند، ایشان به این جهات دقت داشت.

بلند شدن جهت احتیاط  
البته یک بار من خودم دیدم حاج آقای ما در روضه شرکت کرد و پیش آقای بروجردی نشست. وقتی خواست بلند شود، آقای بروجردی با این که فتقش را عمل کرده بود و بلند شدن برای او خیلی سخت بود، برای احترام و بدرقه حاج آقای ما بلند شد. (جمادی الآخره ۱۴۲۲)

مرحوم حاج آقای ما می فرمود، من از آقای بروجردی هر چه خواهش می کردم که برای من بلند نشود، قبول نمی کرد. آقای بروجردی معتقد بود در هنگام آمدن یا برای بدرقه لااقل یک بار برای من بلند شود. ایشان خیلی مؤدب بود، فقط یک بار قبول کرد که هیچ بلند نشود و آن در سال آخر عمرشان بود که خیلی ناتوان شده بود، من ایشان را قسم دادم که بلند نشود و ایشان هم پذیرفت، چون واقعاً نمی توانست بلند شود. (جمادی الآخره ۱۴۲۲)

عزت روحانیت  
یکی از تجار درجه اول که با آقایان علما مثل آقای آسید ابوالحسن و حاج آقا حسین قمی حساب و کتاب داشت، پول معتناهی برای آقای بروجردی فرستاد، منتهی پول را در پاکت نگذاشته بود. آقای بروجردی آن پول را رد کرد، وجوه آن شخص در وضع حوزه خیلی دخیل بود - البته الآن نام آن شخص در خاطر من نیست. آقای خمینی به آقای بروجردی اصرار کرد و گفت: آقا، آقای آسید ابوالحسن و حاج آقا حسین این گونه پول را قبول می کردند و پس نمی فرستادند، شما هم مسامحه قبول کنید. هر چه به آقای بروجردی اصرار می کنند، ایشان نمی پذیرند.

آقای خمینی به آن تاجر نامه ای می نویسد و به او تذکر می دهد

که روش آقای بروجردی مثل آقایان دیگر نیست و باید آداب را مراعات کنید. آن تاجر هم بعداً خدمت آقای بروجردی آمد و التماس و خواهش کرد که این وجوه را بپذیرد!

آقای بروجردی به عزت روحانیت خیلی اهمیت می داد و حاضر نبود زیر بار منت اشخاص برود. (جمادی الآخره ۱۴۲۲)

شعار علیه مخالفین  
آقای آشیخ محمد حسین بروجردی می گفت:

مردم خیلی با رؤسای سنی بروجرّد - که با آقای بروجردی مخالف بودند - لج بودند و از دست آنها اوقاتشان خیلی تلخ بود و برعکس به آقای بروجردی ارادت داشتند.

وقتی آقای بروجردی به منازل رؤسای سنی وارد می شد، مردم شعارهای تند به نفع آقای بروجردی دادند:

«شاهان تو زمردی و خصمت افی»

«افی چو زمرد ببیند کور شود»

و کور شود را به صلی بلندتری می گفتند.

البته آقای بروجردی تا آخر، احترام رؤسای سنی را رعایت می کرد. (نیمه اول صفر ۱۴۲۲)

حجیت شهرت قدم  
مرحوم آقای بروجردی شهرت قدماء را حجت می دانست و می فرمودند:

متون فتاوی فقهاء، اصولی است که پدأ بید متلقا از معصوم علیه السلام بوده و کاشف از رأی معصوم علیهم السلام است. شهرتی که ذاتاً یا در مقام ترجیح می تواند حجت باشد، شهرت قدمایی است نه شهرت بین متأخرین که بر پایه استنباطات خود، نظریاتی داده اند. (۱۳۷۸/۲/۲۶ ش)

عبارت «مصباح الشریعة»  
اوایی که آقای بروجردی به قم تشریف آورده بود، برای بازدید از علما به منازلشان تشریف می برد. من جمله یک بار به منزل آقای خمینی تشریف برد. من در آن جلسه بودم.

آقای فقیه که به حاج داداش معروف بود هر در آن جلسه بود. به تناسبه عبارت «العبدیة جوهر کهنها الربوبیة» مطرح شد. آقای بروجردی فرمود:

این عبارت کجاست! آقای خمینی نخواست خودش مطرح کند. لذا آرام به حاج داداش گفت: این عبارت در مصباح الشریعة<sup>۳</sup> است.

آقای حاج داداش به آقای بروجردی عرض کرد: آقا در مصباح الشریعة است. آقای بروجردی فرمود: «مصباح الشریعة که از شیخ ابوالقاسم قشیری- رئیس متصوفه- است!»

توجه به جایگاه علماء قم  
مرحوم آشپخ محمد فیض در سال ۱۳۷۰ ده سال قبل از وفات آقای بروجردی از دنیا رفت. وی از مراجع تقلید قم بود. آقای بروجردی وقتی به قم آمد، برای این که جایگاه آقایان قم حفظ شود، کارهای مربوط به شهر قم را به آقای فیض ارجاع می داد. (شوال ۱۴۳۲)

## پی نوشت

۱. شیخ حسنعلی نخودی اصفهانی قدس سره ۱۲۷۹-۱۳۶۱.
۲. آیةالله محمد تقی بهجت قمی قدس سره ۱۳۳۴-۱۴۳۰.
۳. میرزا ابوالمعالی محمد بن محمد ابراهیم گلپایسائی اصفهانی ۱۳۳۷-۱۳۸۵.
۴. حاج محمد ابراهیم گلپایسائی اصفهانی ۱۲۸۰-۱۳۶۱.
۵. آشپخ محمد حسن طالقانی می گفته که پیش خواص امیر امیرزا ابوالمعالی مقدم بر پدرش، حاجی گلپایسائی، نبود، کمترین پدرش نبود. ش
۶. آیةالله سید ابوالحسن اصفهانی م ۱۳۶۵.
۷. آیةالله میرزا محمد حسین نائینی م ۱۳۵۵.
۸. آیةالله شیخ مرتضی حائری یزدی م ۱۴۰۶.
۹. آیةالله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی م ۱۳۵۵.
۱۰. حاج فقیهی نماینده آیةالله بروجردی و از رفقای حاج آقای ما بود. در عکسهائی که حاج آقای ما با آقای خمینی قدس سره داشته، معمولاً حاج فقیهی نیز هست. ایشان پسر شیخ شعبان رشتی قدس سره (۱۲۷۵-۱۳۴۸) از مراجع تقلید - بود حاج فقیهی آدم ملای بود و درس خارج می گفت. من مقدری از شرح لمعه را نزد ایشان درس گرفتم. حافظه اش خیلی قوی بود. شاید از اول تا آخر تاریخ طبری تاریخ الامم و الملوك را با جزئیات حفظ داشت. ایشان پیش از سی سال پیش، وفات کرد. از خصوصیات ایشان این بود که جلسه اش بسیار قابل استفاده بود. بزرگ شده نجف

بود و اطلاعات نجف را داشت و قضایائی ناب داشت که جای دیگر گیر نمی آمد! (ش)، (۱۳۸۷/۱/۷).



۱۱. عبارت حنیف «المرء یحفظ فی ولده» است. ش.
۱۲. آخوند مولی محمد کاشانی ۱۲۳۹-۱۳۳۳.
۱۳. آیةالله سید جمال الدین گلپایگانی ۱۲۹۵-۱۳۷۸.
۱۴. شیخ حسنعلی نخودی اصفهانی ۱۳۳۹-۱۳۶۱.
۱۵. شیخ حسنعلی تهرانی م ۱۳۲۹ طبعه اش مقدم است و هر طبقه مرحوم آخوند و اساتید آقای بروجردی است. ایشان شاعر و مورد عنایت میرزا بود. (ش).
۱۶. شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی ۴۶، ۳۸۵.
۱۷. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تألیف نجر الدین جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید معروف به محقق حلی ۶۰۲، ۶۷۶.
۱۸. المستصر النافع، از محقق حلی ۶۷۶، ۶۰۲.
۱۹. آیةالله شیخ محمد تقی آملی ۱۱۳۰-۱۲۹۱.
۲۰. ما با آقای صدر اختلاف داشتیم. در منزل آقای صدر همین آقایان برای ما نقل می کرد. آقای صدر می گفته رئیس لجنه شلوت بود. من گفتم: نه، ایشان محمد محمد المدنی را گفته. من مطمئن بودم که او بود. بعد از آقای واعظ زاده پرسیدم، چون با اینها مربوط بود. گفت: در ابتدای کتاب در مقدمه نام محمد محمد المدنی نوشته شده است. بعد من مراجعه کردم، دیدم: اتفاقاً اسم افراد لجنه هست و نام شلوت نیست. نام محمد محمد المدنی است. شاید او رئیس آن هیأت بود. ش.
۲۱. مرجع تقلید آیةالله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دار ظله.
۲۲. مرجع تقلید آیةالله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی قدس سره.
۲۳. آیةالله سید مصطفی خوانساری متوفای ۱۸ ربیع الآخر ۱۳۱۲ و مدفون در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام.
۲۴. این اجازه در مقدمه کتاب اسانید کافی آقای بروجردی که به خط امیرزا حسن نوری است، چاپ شده است و نیز در جمع برایشان، ج ۴.
۲۵. در آن موقع هنوز قضیه کشف حجاب مطرح نشده بود. زن شاه با چادر آمده بود. ولی با روی باز و وضع نامناسب. ش.
۲۶. آشپخ نصرالله از علمای نجف و فاضل و باسواد بود ولی تاجر هم بود و کارهای اسید ابوالحسن و آقای بروجردی و اسید عبدلهادی در دست وی بود. ایشان واسطه آقای بروجردی در نجف و به عبارتی همه کاره این آقایان در نجف و خیلی خدمت بود. منازل ایرانیهای نجف به اسم ایشان بود. چون تابعیت عراق داشت و به ایرانها تابعیت و حجاز مالکیت داده نمی شد. ش.
۲۷. آقای بروجردی به اشخاص مؤثران می داد. کسی نقل می کرد آشپخ نصرالله به اسید عبدلهادی گفت: اجازه می دهید برای شما هم مؤثران بفرستیم؟ اسید عبدلهادی با کمال امتنان فرموده بود: روی سر من اش.
۲۸. حضرت آیةالله لطف الله صافی گلپایگانی مد ظله. از مراجع عالی قدر تقلید.
۲۹. مصباح الشریعة، ص ۷.